

شبح «انقلاب مخملی» در ایران

علی محمد حاضری^{۱*}، جعفر مهدوی^۲

(تاریخ دریافت ۸۸/۱/۲۲، تاریخ پذیرش ۸۹/۴/۱)

چکیده

این مقاله تلاش دارد با مطالعه شرایط مشترک مؤثر در وقوع انقلاب‌های مخملی در کشورهای هدف، با استفاده از رهیافت روش «توافق» جان استوارت میل، به مؤلفه‌های عکس مشترک دست یابد. جنبش‌های اجتماعی، نهادهای مدنی، احزاب، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه، ساختار و موقعیت ملی و بین‌المللی دولت حاکم و میزان مداخله قدرت‌های هژمونیک، هر کدام در تحقق انقلاب‌های مخملی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در این پژوهش، با استفاده از نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی کلاسیک و جدید، نظریه‌های رفتار جمعی، نظریه‌های انقلاب، و نیز در پرتو تحلیل تطبیقی، نقش و جایگاه مؤلفه‌های تأثیرگذار در انقلاب‌های مخملی در کشورهای هدف و وضعیت همان مؤلفه‌ها در شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه ایران مورد مقایسه قرار گرفت. فقدان اعتماد و روحیه کار جمعی در فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی، منع گسترش نهادهای مدنی، تجربه ناکام نوسازی معلول عدم آمادگی جامعه ایران برای پذیرش تغییرات بنیادی، جایگاه بی‌ثبات احزاب در ساخت سیاسی، وجود سطحی از انسجام ملی در جامعه، فقدان اپوزیسیون منسجم و قدرتمند، عمق نفوذ استراتژیک ایران در منطقه و اقتدار سیاسی-نظامی دولت، جملگی شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی هستند که در شرایط موجود احتمال انقلاب مخملی را در ایران منتفی می‌سازند. از سویی، حضور پتانسیل‌های تهدیدکننده‌ای چون

* majid6688@gmail.com

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

چالشگری ایران علیه منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه، ضعف حوزه عمومی و نهادهای مدنی، تراکم شکاف‌های اجتماعی-سیاسی، برخورد جناحی و سلیقه‌ای جناح حاکم با رقیبان سیاسی‌اش درون نظام، اقتصاد تک‌محصولی، افزایش میزان تورم، کاهش سطح اشتغال و افزایش جمعیت جوان کشور، مؤلفه‌های تهدیدکننده‌ای است که در شرایط حضور یا فقدان یک عامل ناشناخته (X)، ممکن است زمینه‌ای برای ظهور انقلاب مخملی در ایران باشد.

واژه‌های کلیدی: جنبش‌های اجتماعی کلاسیک، جنبش‌های اجتماعی جدید، رفتار جمعی، انقلاب، انقلاب مخملی.

مقدمه

«انقلاب مخملی» گونه جدیدی از دگرگونی اجتماعی است که با برداشت‌های سنتی از جنبش اجتماعی و انقلاب اجتماعی متفاوت بوده و فاقد عنصر «خشونت» به‌عنوان عاملی اساسی در تعریف تمام نظریه‌های انقلاب است. با این حال، انقلاب‌های مخملی ناظر بر بازتولید جنبش‌های اجتماعی در نقاط عطف گسل‌ها و شکاف‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از نارضایتی عمومی است. همه نظام‌های سیاسی حاکم به شیوه‌ای یکسان از انقلاب‌های مخملی تأثیر نمی‌پذیرند؛ دولت‌های اقتدارگرا در معرض آسیب‌های بیشتری قرار دارند. پدیده جهانی شدن و گسترش فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی و شفافیت فضاها داخلی و بین‌المللی باعث شده است تا عملکردهای دولت‌های اقتدارگرا پیوسته زیر نظر افکار عمومی جهان باشد. هرچند پیش از وقوع انقلاب‌های مخملی، برخی نظریه‌پردازان از تحول در ماهیت انقلاب در عصر جهانی شدن خبر داده بودند، به‌واقع، انقلاب‌های مخملی مصداق این تحول است. جهانی شدن موجب می‌شود دولت‌های اقتدارگرا برای سرکوب معترضان دچار محدودیت باشند؛ مخالفان بدون بهره‌گیری از خشونت به مقصد خود دست یابند؛ دموکراسی‌خواهی به خواست و هنجاری اساسی برای شهروندان تبدیل شود؛ نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی نقش برجسته‌ای در بروز

شَیخ «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

انقلاب داشته باشند و قدرت‌های فراملی و هژمونیک در سطح جهان بتوانند در فرایند انقلاب دخالت کنند.

اما، مسئله این است که با توجه به مؤلفه‌های ثابت و شناخته‌شده تأثیرگذار در فرایند انقلاب‌های مخملی، شاخصه‌های افزایش‌دهنده و کاهش‌دهنده انقلاب مخملی چه شرایطی در ایران دارند؟ به عبارتی، آیا زمینه ظهور انقلاب مخملی در ایران وجود دارد یا اینکه جامعه ایران از نوعی مصونیت در برابر این نوع انقلاب‌ها برخوردار است؟ بدیهی است در فرایند پاسخ‌گویی به این مسئله، نخست با مطالعه موردی کشورهای هدف این‌گونه انقلاب و مقایسه مؤلفه‌های مؤثر در پیروزی انقلاب مخملی در این کشورها، دسته‌ای از ویژگی‌های اصلی با استفاده از الگوی تطبیقی و در قالب روش «اتفاق» میل (مشاهده مکرر تغییرات در شرایط مقدم بر وقوع یک حادثه، علت آن حادثه را مشخص می‌کند). (لیتل، ۱۳۸۱: ۴۸) استخراج شد. در این میان، نقش جنبش‌های اجتماعی، احزاب فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه، نوع ساختار و موقعیت ملی و درونی دولت و نیز موقعیت بین‌المللی دولت و جایگاه نهادهای مدنی در تحول انقلاب‌های مخملی از جایگاه قابل توجهی برخوردار است.

هدف اصلی این تحقیق، بررسی تطبیقی-مقایسه‌ای شرایط ایران با کشورهای هدف انقلاب مخملی است تا در بستر مؤلفه‌های مؤثر ثابتی که در کشورهای یادشده به دست می‌آید، میزان حضور و تأثیرگذاری آن‌ها را در ایران، با احتمال وقوع انقلاب مخملی در این کشور، بررسی کنیم. برای این منظور، از روش «توافق» جان استوارت میل استفاده کرده‌ایم. در این روش، دو یا سه مورد را که همه واجد حضور عوامل مشابه باشند، پیدا می‌کنیم. اگر فهرست عوامل مشابه جامع باشد و اگر فقط یک عامل وجود داشته باشد، آن عامل همان خواهد بود که در همه موارد حاضر است (همان، ۴۹).

در این بررسی موارد مختلفی از کشورهای هدف انقلاب مخملی در نظر گرفته شده و عوامل مشترک، که در همه موارد کشورهای هدف وجود داشته، به‌عنوان عوامل علی بررسی شده است. در ادامه، در رهیافتی تطبیقی به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که در ارتباط با کشورهای

هدف انقلاب مخملی و ایران وجود داشته، اشاره شده و سرانجام، احتمال وقوع یا عدم وقوع انقلاب مخملی در ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

چارچوب نظری

در رهیافت نظری به جنبش‌های اجتماعی از چهار دیدگاه: «رفتار جمعی»، «بسیج منابع»، «فرایند سیاسی» و «جنبش‌های اجتماعی جدید» می‌توان توجه کرد. دیدگاه «رفتار جمعی» توجه تحلیلگران را به عمل جمعی به مثابه فعالیتی معطوف به معنا جلب می‌کند. رویکرد «بسیج منابع» بر اهمیت اجزای عقلانی و استراتژیک پدیده‌های به ظاهر غیرعقلانی تأکید می‌کند. رویکرد «فرایند سیاسی» توجه خود را بر جنبش‌های اجتماعی به مثابه بازیگران اصلی جدید در تجمیع و نمایندگی منافع مختلف معطوف می‌کند. رویکرد «جنبش‌های اجتماعی جدید» هم مسائل مربوط به اهمیت دگرگونی‌هایی که در جوامع صنعتی رخ داده‌اند و نیز پیامدهای این دگرگونی را می‌کاود (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۱۷).

با این همه، در یک دسته‌بندی کلی نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی کلاسیک: نظریه‌هایی که جنبش‌ها را در قلمرو رسمی، سیستمی و سازمانی بحث کرده‌اند؛
۲. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید: نظریه‌هایی که جنبش‌ها را خارج از حوزه‌های رسمی و سیستمی و در تمام لایه‌های مناسبات اجتماعی دنبال کرده‌اند.

۱. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی کلاسیک

در دسته اول، نظریه کلاسیک و نظریه متأخر توجه ما را به خود جلب می‌کند. کارکردگرایی یکی از نظریه‌های مهم کلاسیک است که به جنبش‌های اجتماعی پرداخته است. کارکردگراها جامعه را از طریق مفهوم سیستم درک می‌کنند. از نظر پارسنز، مدرن‌شدن به معنای سیستمی‌شدن و انسجام بیشتر سیستمی در جامعه است. تلقی جامعه به مثابه یک نظام، درون

خود نوعی استعاره زیست‌شناسانه‌ای دارد که در نهایت، بحران‌نگری و آسیب‌شناسی در رویارویی با رویدادهایی چون جنبش اجتماعی بر آن غلبه می‌کند. در این تلقی، جامعه به‌عنوان نظام و سیستم هم‌بسته‌ای دیده می‌شود که اجزای آن در نظم عقلانی با یکدیگر به‌سر می‌برند و حدود همه اجزاء نیز تعریف شده است. در واقع، تخطی از آن حدود به معنای سست کردن انسجام سیستمی است.

در حوزه نظریه‌های روان‌شناختی، نظریه «محرومیت نسبی» تدرابرت گر سعی در تبیین خشونت داخلی دارد. گر می‌کوشد با استفاده از یافته‌های نظریه محرومیت نسبی و پیوند آن با خشونت داخلی، چارچوبی برای یک نظریه عام درباره شرایطی که احتمال و شدت خشونت را تعیین می‌کند، ارائه نماید. وی بر آن است محرومیت نسبی به سرخوردگی و سرخوردگی به خشم منجر می‌شود که خود می‌تواند به رفتار خشونت‌آمیز بینجامد (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۲). اما نظریه‌های متأخر نیز ضمن توجه به کارگزار اجتماعی و کنشگران، از مرزهای سیاسی و سازمانی فراتر نرفته‌اند. این دسته از نظریه‌ها، به نظریه‌های آمریکایی و استراتژیک‌محور معروف‌اند. یکی از نمایندگان این دیدگاه، تیلی است. او جنبش‌ها را ادامه احزاب دانسته است و برای آن‌ها هویتی مستقل از قلمرو سیاسی قائل نیست. در این تلقی، احزاب و جنبش‌ها تعریف و حدودی مشخص دارند و جنبش مردمی تنها در حکم ابزاری برای فشار از پایین در نظر گرفته می‌شود. در این تلقی، جنبش‌ها و احزاب در یک جهت حرکت می‌کنند. تیلی کنش جنبشی را نوعی کنش جمعی عقلانی سازمان‌یافته و گاه خشونت‌آمیز می‌داند که قبل از هر چیز درصدد ایجاد تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی درون دولت-ملت است.

۲. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید

دسته دیگر از نظریه‌ها - که نظریه‌هایی اروپایی هستند - توجه اصلی خود را در تحلیل جنبش‌ها به جامعه مدنی و زندگی روزمره معطوف کرده‌اند. چنان‌که آلن تورن اشاره می‌کند، بحث بر سر سلطه‌گران و تحت سلطه‌هاست. برخلاف نظریه «بسیج منابع» (استراتژیک‌محور)، هدف هر جنبش اجتماعی حقیقی تأثیرگذاری بر فرایند سیاسی نیست، بلکه در هم شکستن مرزهای

نظام فعلی و ایجاد دگرگونی در جامعه است. این دسته از نظریه‌ها، بیش از هر چیز بر نظریه فرهنگی تأکید می‌کنند. تورن از کارکردگرایی به دلیل غفلت از کنش اجتماعی انتقاد می‌کند. او انگیزه اصلی مبارزه جنبش‌های اجتماعی امروز را بر سر شرایط اجتماعی، حق تعیین سرنوشت می‌داند. جنبش‌های اجتماعی حقیقی نه از طریق دولت، بلکه در حوزه اجتماعی مبارزه می‌کنند (نش، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

ملوچی نیز بر این باور است جنبش‌های اجتماعی قبل از هر چیز از طریق «شبکه‌های شناور نامحسوس» تقویت می‌شوند که به وسیله آن‌ها تجربیات زندگی منتقل می‌شود، تجربیات جدیدی خلق می‌شوند و هویت‌های جمعی در زندگی روزمره ساخته می‌شود. موجودیت جنبش‌ها به صورت اقدامات غیردائمی، عضویت شناور و غیرثابت شکل می‌گیرد و از این راه قدرتشان را کسب و حفظ می‌کنند. در واقع در اینجا نیز بحث درباره هویت‌یابی جدید است. ایمانوئل والرشتاین در نظریه «نظام‌های جهانی» اش، در تحلیل تعارض‌های هویتی جنبش‌های جدید، به تعدد آن‌ها حول محورهای خاص (اقلیت‌های قومی، زنان، مهاجران و...) اشاره می‌کند. اما این جنبش‌ها در عین تعدد، خود را جزئی از کلیتی بزرگ‌تر، اما بدون شکل می‌دانند (همان، ۱۷۱).

نظریه‌های «هویت‌محور»، بیش از هر نظریه دیگری از اصطلاح «جنبش‌های جدید اجتماعی» استفاده می‌کند. ویژگی‌های این جنبش‌ها که از دهه شصت به بعد پدید آمده، عبارت است از:

۱. از نظر پایگاه اجتماعی بر طبقه متوسط متکی هستند.
۲. غیر ابزاری‌اند؛ یعنی منافع مستقیم گروه اجتماعی خاصی را نمایندگی نمی‌کنند و اغلب، اعتراض‌هایی به وضعیت اخلاقی جامعه دارند.
۳. بیشتر به سوی جامعه مدنی جهت‌گیری شده‌اند و نه دولت.
۴. این جنبش‌ها بیشتر به جنبه‌هایی مانند فرهنگ، شیوه زندگی و مسائل نمادین در جامعه توجه می‌کنند و مبارزاتشان بر سر قدرت برای برساختن هویت‌های جدید و خلق فضای دموکراتیک برای کنش اجتماعی است.

۵. سازمان‌دهی این نوع جنبش‌ها باز، انعطاف‌پذیر و غیررسمی است.
۶. به رسانه‌های جمعی تکیه زیادی دارند و از طریق آن‌ها درخواست خود را مطرح می‌کنند و اعتراض‌هایشان را نشان می‌دهند.

۷. اغلب ارزش‌ها و هنجارهای مسلط جامعه را به چالش می‌کشند (همان، ۱۳۲).

به تدریج، جامعه‌شناسانی چون آلن تورن و هابرماس بین یکپارچگی سیستمی و یکپارچگی اجتماعی تمایز قائل شدند و به تفاوت و تعامل دو قلمرو اندیشیدند. این دو قلمرو در ادبیات جامعه‌شناختی فردیناند تونیس «اجتماع» و «جامعه»، و در فرهنگ هابرماس «زیست‌جهان» و «سیستم» نام گرفت. در این تلقی، مدرن شدن جامعه تنها به معنای سیستمی شدن و عقلانی شدن همه بخش‌های جامعه نیست، بلکه توجه به شکل‌گیری و انفکاک دو بخش زندگی روزمره و سیستم از یکدیگر، اهمیت بیشتری دارد. این بخش‌ها در جامعه سنتی جدایی‌ناپذیر بودند. نهاد سیاست، اقتصاد و نهاد خانواده از یکدیگر جدا نبودند؛ در جامعه مدرن است که این‌ها از یکدیگر جدا شدند. اما مسئله مدرن شدن جامعه تنها به معنای تفکیک ساختاری و کارکردی و شکل‌گیری خرده‌سیستم‌های خودبنیاد درون سیستمی بزرگ‌تر به نام جامعه مدرن نبود، بلکه بیشتر، جدا شدن دو قلمرو از یکدیگر یعنی «زیست‌جهان» از «سیستم» بود.

افرادی چون هابرماس به بحث مستعمره شدن «زیست‌جهان» به وسیله «سیستم» پرداختند. اینجاست که جنبش‌های اجتماعی با هدف نجات زیست‌جهان یا قلمروهای اجتماعی و فرهنگی از دست «سیستم» قدرت و پول شکل می‌گیرند و حوزه عمومی را گسترش می‌دهند. مارکس معتقد بود زندگی روزمره در جهان سرمایه‌داری فقیر شده و فرایند کالایی شدن غنای امر روزمره را از آن ستانده است. مارکس به دگرگونی کلّ جهان می‌اندیشید؛ همانند او جامعه‌شناسان انتقادی زندگی روزمره به دگرگونی زندگی روزمره می‌اندیشند.

ناگفته نماند که پدیده جهانی شدن با افزایش گسترده و سرعت ارتباطات، مکان‌های انتظار جنبش‌های اجتماعی را از طریق ارتباطات میان‌سازمانی و بین‌فردی، و همچنین اخبار جنبش را از طریق رسانه‌ها افزایش می‌دهد. در شرایط جهانی شدن، جنبش‌های

اجتماعی این فرصت را می‌یابند که از حمایت جنبشی دیگر در کشوری قوی‌تر یا دارای منابع بیشتر استفاده کنند و برای فشار بر حکومت کشور خود به حکومت کشور دیگر متوسل شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

۳. نظریه‌های رفتار جمعی

«رفتار جمعی» فعالیتی گروهی همراه با نوعی تقسیم کار است که به علت فهم و انتظارات مشترک انسان‌ها در میان آن‌ها شکل می‌گیرد. انتظارات مشترک که رفتارها را هدایت می‌کند، همیشه نوعی از فعالیت گروهی را مشخص می‌کند. این فعالیت‌ها تحت تأثیر آداب، عرف، سنت و نظم نهادین هستند؛ اما بخشی از رفتارهای جمعی که در گروه‌های اولیه دیده می‌شوند، خودجوش‌اند. به نظر بلومر، اهمیت جنبش‌های اجتماعی در این است که ما در آن‌ها با فرایند ساخته شدن «نظم اجتماعی»، یعنی نوعی خلاقیت سروکار داریم. بلومر جنبش‌های اجتماعی را به جنبش‌های خاص (هدف تعریف‌شده، رهبران و اعضای مشخص و...)، عام (به‌دنبال مطالبات کلان و ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی) و بیانی تقسیم می‌کند.

اما اسملسر نظریه رفتار جمعی‌اش را در چارچوب نظریه کنش جمعی توضیح می‌دهد. وی رفتار جمعی را تلاش برای بازسازی یک نظم اجتماعی مختل‌شده می‌داند. اسملسر شش شرط را سرچشمه کنش جمعی به‌طور کل و جنبش‌های اجتماعی به‌طور خاص می‌شمارد که عبارت‌اند از: ۱. زمینه ساختاری؛ ۲. فشارهای ساختاری؛ ۳. رشد باورهای تعمیم‌یافته؛ ۴. عوامل شتاب‌دهنده؛ ۵. بسیج شرکت‌کنندگان برای عمل؛ ۶. عملکرد کنترل اجتماعی (همان، ۸۹).

۴. نظریه‌های انقلاب

پدیده «انقلاب» با مؤلفه‌هایی چون تغییرات خشونت‌آمیز نظام‌های سیاسی، جنبش‌ها و حرکت‌های توده‌ای، میدان‌داری ایدئولوژی‌های جدید جایگزین، و ایجاد تغییرات بنیادی در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی از سایر پدیده‌های اجتماعی بازشناخته می‌شوند. به عبارتی، فقط

شَیخ «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

هنگامی می‌توان از انقلاب سخن گفت که دگرگونی به معنای آغازی تازه باشد و خشونت به منظور تشکیل حکومتی نو و ایجاد سازمان سیاسی جدید به کار رود که در آن، رهایی از ستمگری به قصد استقرار آزادی صورت پذیرد (آرنت، ۱۳۸۱: ۴۷). نظریه‌های انقلاب در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستند که چرا و چگونه پدیده انقلاب به وقوع می‌پیوندد و یا پیامدهای انقلاب چیست؟

محققان و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و انقلاب در تحلیل‌شان از انقلاب، به دنبال تبیین‌ها و نظریه‌های واحدی هستند؛ اما کمتر موفق بوده‌اند. تیلی شرایط کاملاً متفاوت و متغیری را در پیدایش انقلاب‌ها مؤثر دانسته است و می‌گوید: «این واقعیت که قواعد حاکم بر انقلاب‌ها در طول زمان به کلی دگرگون شده و بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که شرایط و عواقب وضعیت‌های انقلابی و نتایج انقلابی بعضاً به‌طور مستقل و بدون ارتباط با یکدیگر تغییر کرده‌اند.» (تیلی، ۱۳۸۵: ۴۱۱).

با وجود تنوع و تکثر در نظریه‌های انقلاب، عملاً می‌توان آن‌ها را بر اساس رهیافت کوهن به چهار دسته کلی تقسیم کرد. نظریه‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی، با وجود برخی تفاوت‌ها، موتور محرکه انقلاب را تعارض‌های طبقاتی می‌دانند. هرچند دیدگاه‌های مارکسیستی دگرگونی اجتماعی را به‌منزله تحول انقلابی می‌دانند، رهیافت «کارکردگرایانه» با این منطق که هر تحول ساختاری لزوماً تحول انقلابی نبوده و هر تحول اجتماعی در قالب انقلاب نیست، اعتنایی به آن ندارد. رهیافت کارکردگرایانه تبیین انقلاب بر آن است که محیط جدید مستلزم مجموعه جدیدی از ارزش‌هاست و همین‌که ارزش‌ها تعدیل شد یا محیط خواه از طریق تحول تدریجی خواه به‌وسیله انقلاب تغییر کرد، سیستم بار دیگر به تعادل می‌رسد و این به معنای همخوانی و هماهنگی ارزش‌ها با محیط است (کوهن، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

از نظر جانسون، زمانی انقلاب بروز می‌کند که تغییر در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از حمایت عناصر ارزش‌گذار (فرهنگی) برای مشروعیت خویش محروم باشد. بر اساس این، جانسون به انقلاب به‌عنوان عملی «ضد اخلاقی» می‌نگرد که صرفاً راهی است برای

«عملی ساختن یک طرح خشونت‌آمیز». به عبارت دیگر، در نگرش سیستمی-کارکردی جانسون، انقلاب عارضه یا آسیب فرهنگی-روانی است (منوچهری، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

سومین گروه از نظریه‌های انقلاب، نظریه جامعه توده‌ای است. این نظریه می‌کوشد ظهور جنبش‌های انقلابی توده را که ممکن است در هنگام فروپاشی موانع سنتی موجود برابر چنین پدیده‌ای بروز نماید، تبیین کند. نظریه جامعه توده‌وار به مدل «دموکراسی کثرت‌گرای» جیمز مدیسون توجه ویژه دارد. مدیسون علت برخورد را در جوامع، توزیع نابرابر ثروت می‌داند. دیدگاه «دموکراسی کثرت‌گرا» اظهار می‌کند به جای یک مرکز واحد قدرت، مراکز بی‌شمار قدرت باشد که هیچ‌کدام قدرت کامل نداشته باشد. حتی مردم هم حاکم مطلق نباشند و هیچ اکثریت و اقلیتی حاکم مطلق نباشد. کورن هاووز رفتار توده‌ای را مستلزم مداخله مستقیم غیرنخبگان به نخبگان و بسیج شدن غیرنخبگان از سوی نخبگان می‌داند.

چهارمین دسته، نظریه‌های روان‌شناختی انقلاب است. این رویکرد به فرد و برداشت‌های او از وضعیت اجتماعی یا به شخصیت خاص یک فرد توجه دارد؛ مرزی که می‌تواند باعث عصیان یا تبدیل او به یک انقلابی فعال شود. این رهیافت به چهار زیرگروه تقسیم می‌شود: گروه اول نظریاتی هستند که بر ویژگی‌های خاص رهبران انقلاب تأکید می‌کنند. گروه دوم سرکوب‌گرای است که دگرگونی اجتماعی را امری بهنجار در جامعه می‌انگارد. نظریه توقعات فزاینده گروه سوم و نظریه محرومیت نسبی گروه چهارم است که در سطرهای بعد توضیح داده شده است. سوروکین مهم‌ترین جنبه نظام اجتماعی را هنجارهای حقوقی می‌داند که حاکم بر رفتار ماست؛ وقتی این عنصر کارایی‌اش را از دست دهد، احتمال وقوع انقلاب وجود دارد. نظریه «توقعات فزاینده» احتمال بروز انقلاب را زمانی زیاد می‌بیند که در پی دوره‌ای طولانی از رشد عینی اقتصادی و اجتماعی، دوره‌ای کوتاه از برگشت شدید اوضاع بروز می‌کند. اما مهم‌ترین رهیافت نظری در رویکرد روان‌شناسانه به انقلاب، نظریه «محرومیت نسبی» تدرابرت گر است. تدرابرت گر در بحث خود درباره محرومیت نسبی به عوامل مؤثر در ایجاد شکاف بین ارزش‌ها و فرصت‌های ارزشی اشاره می‌کند. وی در ارتباط با ایجاد انتظارات، به نقش تأثیرات سرایتی حاصل از روبه‌رو شدن با شیوه‌های جدید زندگی، ایدئولوژی‌های جدید،

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

دستاوردهای ارزشی گروه‌های مرجع، عدم تعادل ارزشی و در نهایت تحرک ارزشی اشاره می‌کند.

گروه دیگری از نظریه‌های انقلاب، بر محوریت نقش «دولت» تأکید دارند. تمام رویکردهای دولت‌محوری بر سازوکارهای علی تأکید دارند و در ضمن متغیرهای گوناگونی را در وقوع انقلاب‌ها مؤثر می‌دانند (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۰). در جای دیگر از آنجا که هر تحلیل ساختاری از پدیده‌های اجتماعی معمولاً به ارتباط‌های بین گروه‌های اجتماعی به‌عنوان عنصر اصلی نظریه‌پردازی در چنین پدیده‌هایی توجه دارد، طرفداران نظریه‌های ساختاری (تیموتی و یکام و کراولی) پدیده انقلاب برای تحلیل تحولات انقلابی، توجه به جنبه‌های ساختاری نظم اجتماعی را پراهمیت یافته‌اند؛ هرچند طرفداران دیدگاه فرهنگی علیه دیدگاه ساختاری برخاسته و به دنبال عناصر تقلیل‌ناپذیر فرهنگی‌اند. در واقع، رویکردهای فرهنگی انقلاب به این توجه دارند که انقلابی‌ها پس از اینکه به قدرت می‌رسند برای جامعه چه کارهایی انجام می‌دهند. درحالی‌که رویکردهای ساختاری به چگونگی به قدرت رسیدن انقلابی‌ها می‌پردازند، توجه این رهیافت به پیامدهای وقوع تحولات انقلابی معطوف است.

در میان نظریه‌های جدید در تبیین تحولات انقلابی، نظریه «توسعه نامتوازن» سامونل هانتینگتون بر این باور است که انقلاب نیز مانند صورت‌های دیگر خشونت و ناستواری، بیشتر در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را گذرانده باشند و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آنها از فراگردهای اجتماعی و اقتصادی‌شان واپس مانده باشد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۸۸).

جک گلدستون و جف گودوین طی دو مقاله به تبیین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز انقلاب‌های مخملی اروپای شرقی پرداخته‌اند. این دو کوشش کرده‌اند این رخدادها را نیز تحت تأثیر عوامل مشابهی با دیگر انقلاب‌ها توضیح دهند. گودوین معتقد است انقلاب‌های اروپای شرقی متأثر از سه عامل بود: ۱. ایده‌های ضد امپریالیستی یا ضد استعماری که سلطه شوروی را بر این جمهوری‌ها برنمی‌تابید؛ ۲. نارضایتی از سطوح پایین رفاه اقتصادی که حاصل ناکارآمدی نظام‌های اقتصاد دولتی به‌جا مانده از دوران

حاکمیت شوروی بود؛ ۳. واکنش‌ها علیه حاکمیت سیاسی اقتدارگرای مسلط بر این کشورها. از نظر گودوین، این عوامل همان‌هاست که در انقلاب‌های جهان سومی کشورهایی چون ایران و نیکاراگوئه نیز حدود یک دهه قبل به انقلاب منجر شده بود. گلدستون نیز در تبیین علل فروپاشی شوروی این عوامل را مؤثر می‌داند: فرمول عام انقلاب‌ها یعنی زوال کارآیی دولت حاکم، تعارض و شکاف در نخبگان حاکم و کاهش استانداردهای معیشت و رفاه که تهسیل‌کننده شرایط بسیج توده‌ای است (گلدستون، ۱۳۸۵).

انقلاب مخملی

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های هر انقلاب، «ایجاد تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین اجتماعی و سیاسی» است. هر چند در بسیاری از نظریه‌های انقلاب بر بُعد «خشونت‌آمیز بودن» رویدادها و تحولات انقلابی تأکید شده است، در سال‌های اخیر جهان گونه جدیدی از تغییر و دگرگونی اجتماعی را سپری کرده است که با برداشت‌های سنتی از جنبش اجتماعی و انقلاب اجتماعی تفاوت دارد. این شکل جدید از دگرگونی اجتماعی غیرخشونت‌آمیز، «انقلاب مخملی» نامیده می‌شود.

این واژه را نخستین بار واسلاو هاول -رئیس جمهور پیشین چک که پیش از ریاست جمهوری رهبر اپوزیسیون نظام حاکم بود- بر سر زبان‌ها انداخت؛ هرچند در حوزه نظری جین شارپ بود که نظریه «انقلاب‌های مخملی» را در سال ۱۹۶۰م با نوشتن کتابی با عنوان *سلاح گانندی به مثابه قدرت اخلاقی* مطرح کرد. جین شارپ در این کتاب، پایه‌های نظریه انقلاب مخملی را با الهام از «استراتژی مقاومت منفی» گانندی بنیان گذاشت. شارپ با تحلیل شیوه‌های انقلابی گانندی در برابر استعمار انگلیس و با استفاده از «قدرت اخلاقی» او در مبارزه انقلابی، معتقد است که می‌توان با استفاده از شیوه مقاومت منفی و غیرخشونت‌آمیز گانندی در مبارزات انقلابی هندی‌ها علیه استعمار انگلیس، تغییرات بنیادی در حوزه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با هدف احیای آزادی انسان‌های دربند حکومت‌های اقتدارگرای خودکامه به وجود آورد. وی پس از اتمام

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

تحصیل در رشته فلسفه با گرایش نظریه‌های فلسفه سیاسی، به‌عنوان پژوهشگر در دانشگاه ماساچوست کارش را آغاز کرد. در سال ۱۹۸۳م، مدیر برنامه‌ریزی مرکز مطالعات اقدامات غیرخشونت‌آمیز دانشگاه هاروارد شد. وی در همین سال مؤسسه آلبرت انشتین را تأسیس کرد. از سال ۱۹۸۷م، با اوجگیری حمایت دولت آمریکا از شارپ، او سمینارهایی با عنوان «روش‌های دفاعی از طریق نافرمانی مدنی» برگزار کرد و از آن پس، رشته درسی «بازدارندگی مدنی» وارد برنامه‌های درسی دانشکده دفاع ملی آمریکا شد (Meysan, 2005). از آن پس، جین شارپ در همکاری مستقیم با دولت آمریکا، کنفرانس‌ها و سمینارهای فراوانی را برای آموزش الگوهای مبارزه مدنی به نیروهای اپوزیسیون در کشورهای مختلفی که نظام حاکم سر خصومت با دولت آمریکا داشت، برگزار کرد.

تأکید قطعی بر پرهیز از خشونت، به‌کارگیری فعالانه و مبتکرانه عدم اطاعت توده‌ای، توسل ماهرانه به رسانه‌ها، افکار عمومی و دولت‌های غربی و آمادگی برای مذاکره و سازش با قدرتمندان بی‌آنکه جذب آن‌ها شوند، ترکیبی از ضربه‌های حرفه‌ای و تظاهرات مسالمت‌آمیز با گفت‌وگوهای محرمانه، تحمیل فشار اعتراض عمومی به‌وسیله خواص مخالف با هدف انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از طریق گفت‌وگو، مهم‌ترین الگوی عملیاتی برای «انقلاب‌های مخملی» به‌شمار می‌آیند (Garton ash, 2000). اما بدیهی است که چنین رخدادی در هر کشوری توان اجرایی ندارد. کشورهایایی که در آن‌ها سازمان‌یافتگی سیاسی و کادر سیاسی مشخصی با موضوع اعتراض معین وجود ندارد و کلیت ساختار چندان از اعتراض‌های تجمع‌یافته تأثیر نمی‌پذیرد، بعید است پتانسیل چنین انقلاب‌هایی را داشته باشند. به هر حال، اصل میزان تأثیرپذیری نظام‌های سیاسی مختلف از انقلاب‌های مخملی موضوعی قابل تأمل است.

این تأثیرپذیری یکسان نیست و دولت‌های اقتدارگرا در معرض آسیب‌های بیشتری قرار دارند. دولت‌های اقتدارگرا تا به امروز از روش‌هایی برای تداوم حیات خود بهره برده‌اند که این شیوه‌ها در روند جهانی شدن به تدریج اعتبار و کارایی خود را از دست داده‌اند. آنچه به طور سنتی حیات رژیم اقتدارگرا را تهدید می‌کند، گروه‌های مخالف هستند. دولت اقتدارگرا

به منظور مقابله با این تهدید به سرکوب خشونت‌آمیز مخالفان، انکار گفتمان رقیب یا تلاش برای همسان‌سازی توده‌ها متوسل می‌شود تا از این راه بتواند نیروهای مخالف را به انزوا بکشد. اگرچه دولت اقتدارگرا از وجود نارضایتی در میان مردم و مخالفت با حکومت کاملاً آگاه است، آن را نفی و یک گفتمان ساختگی و غیرواقعی ایجاد می‌کند.

اما جهانی شدن دست دولت‌های اقتدارگرا را از به‌کاربردن ابزارهای یادشده کوتاه می‌کند. انقلاب ارتباطات باعث شفافیت فضاهای داخلی و بین‌المللی شده است. در چنین وضعیتی مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی و آزادی بیان به هنجارهایی جهانی تبدیل شده‌اند که به راحتی به مرزهای جوامع در حال توسعه نفوذ می‌یابند. از سوی دیگر، بسیاری از دولت‌های اقتدارگرا به دلیل وابستگی اقتصادی، نیازمند ارتباط با جوامع بین‌المللی هستند که در آن‌ها حقوق بشر دست‌کم در ظاهر، هنجار و اصل اخلاقی انگاشته می‌شود. این موارد، بهره‌گیری دولت اقتدارگرا را از ابزار سرکوب در مقابل مخالفان مشکل می‌کند. از سوی دیگر، جهان‌شمولی هنجارهای یادشده و گستره فضای ارتباط جهانی به آگاهی فرد و در نتیجه فقدان امکان توده‌ای شدن جامعه منجر می‌شود. بدین ترتیب، جهانی شدن راه‌های تقابل بین دولت اقتدارگرا و مخالفانش را تنوع بخشیده است.

با این همه، تمام نمونه‌هایی که از آن‌ها با عنوان انقلاب‌های مخملی یاد می‌شود، دارای این ویژگی‌های مشترک هستند:

۱. تمام آن‌ها - به جز مورد قرقیزستان - بدون استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز طی تظاهرات خیابانی به پیروزی دست یافته‌اند.
۲. تمام این تحركات با شعارهایی مبتنی بر دموکراسی خواهی و لیبرالیسم انجام گرفته است.
۳. نقش دانشجویان و سازمان‌های غیردولتی^۱ در بروز انقلاب برجسته بوده است.

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

۴. دلیل اصلی وقوع انقلاب، وجود خصوصیات همچون اقتدارگرایی، فقدان چرخش نخبگان، ناکارآمدی در حل مشکلات عمومی و نداشتن مقبولیت مردمی در حکومت وقت بوده است.

۵. جرقة انقلاب به دنبال بروز خطاهایی از سوی حکومت، مانند تقلب در انتخابات روشن شده است.

۶. تحرکات انقلابی به شکل مستقیم و غیرمستقیم مورد حمایت ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی قرار گرفته‌اند.

۷. تکیه بر شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در کشورهای هدف انقلاب مخملی و دامن زدن به مسائل قومی، نژادی و مذهبی که در هر کشوری بنا به بافت جمعیتی آن اعمال می‌شود.

با این همه، انقلاب‌های مخملی ناظر بر تولید یا بازتولید جنبش‌های اجتماعی در نقاط عطف گسل‌ها و شکاف‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از نارضایتی عمومی تعمیم یافته، و متکی به نوعی ایده و ایدئولوژی (اگرچه غیرارتدوکس و غیرمتصلب) هستند؛ همچنین مبتنی بر نوعی انگیزه‌های درونی و انگیزه‌های بیرونی سازمان یافته و سرانجام معطوف به نوعی شرایط امکان نظم و اسقاط نظام مستقر از رهگذر انقلاب نرم هستند (تاجیک، ۱۳۸۵). از سوی دیگر، پدیده «جهانی شدن» به کمک فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، واجد تأثیرات جدی در تمام حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. در این میان، «دولت-ملت»ها به عنوان طرف اصلی منازعه انقلاب‌های مخملی نمی‌توانند خارج از حوزه تأثیرات جهانی شدن باشند.

فرهنگ سیاسی جامعه ایران

در این بخش، ابتدا فرهنگ سیاسی جامعه ایران را به طور کلی و مختصر بررسی می‌کنیم، سپس به تجربه «نوسازی» به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و در ادامه به کنشگران اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، احزاب، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی موجود می‌پردازیم. بررسی زمینه‌های وقوع انقلاب مخملی و تحلیل مقایسه‌ای شرایط

اجتماعی و سیاسی موجود در ایران با کشورهایایی که انقلاب مخملی را تجربه کرده‌اند، پایان‌بخش مقاله خواهد بود.

فرهنگ سیاسی جامعه ایران یکی از مباحث عمیق و پیچیده جامعه سیاسی ایران است. در نظم‌بندی و قاعده‌مندی رفتار سیاسی جامعه ایران، نقش ساخت سیاسی قدرت و دین بسیار مهم و تعیین‌کننده است و هر یک می‌توانند بخشی از واقعیت رفتار سیاسی را توضیح دهند. مرور تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد عامل «مذهب» در کامیابی یا ناکامی تمام نهضت‌ها و جنبش‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. منشأ بسیاری از کنش‌های فردی و جمعی در ایران، از «دین» سرچشمه گرفته است.

از آنجا که فرهنگ سیاسی پاسخ‌گویی که تقویت‌کننده و حامی توسعه همه‌جانبه و نظام‌مند باشد، مستلزم تحول در نظام آموزشی و رسانه‌ای و تقویت اقتصادی پویا، پاسخ‌گو و شفاف است، بنابراین، احیای چنین شرایطی اعتماد متقابل مبتنی بر خرد جمعی نخبگان سیاسی، فکری و دینی را می‌طلبد تا حول محور منافع جمعی و ملی گرد هم آیند؛ و به‌عبارتی، منافع فردی، جمعی و ملی در یک جهت قرار گیرد. اما یکی از مهم‌ترین مباحثی که در زیر پوست جامعه سیاسی ایران، همواره چالشی جدی ایجاد کرده، شفاف نبودن مرز منافع خصوصی و ملی و ترجیح منافع خصوصی بر منافع ملی است. سیدجواد طباطبایی می‌نویسد: «سامان امور کشور از مدت‌ها پیش از بر تخت‌نشینی شاه سلطان حسین، از بنیاد مختل و حفظ منافع خصوصی، یکسره جانشین تأمین مصالح ملی شده بود و بدین‌سان، سایه سنگین انحطاط بر همه قلمروهای حیات اجتماعی و سیاسی گسترده می‌شد.» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۹۳). ماروین زونیس در کتابی درباره ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی جامعه ایران، به‌ویژه طبقه متوسط می‌نویسد: «فرهنگ سیاسی جامعه ایران زمینه مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کند. ایرانیان معتقدند که آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلب‌اند، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد، حکومت دشمن مردم است...». ماروین زونیس فرهنگ الیت‌های جامعه ایران را در چهار ویژگی خلاصه کرده که عبارت است از: «بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

امنیت آشکار و سوء استفاده بین افراد. به نظر او این نگرش‌ها اساس تضادهای سیاسی الیت در جامعه ایران بوده‌اند.» (آر. دی و زونیس، ۱۳۷۶: ۱۵۹).

بنابراین، فرهنگ سیاسی جامعه ایران عنصر «اعتماد» و «خرد جمعی» را کمتر باور داشته است. شاید بتوان فقدان نهادینه شدن ارزش‌های دموکراتیک را در جامعه ایران با تبیین فقدان شرایط یادشده، وجود مجموعه عادت‌هایی دانست که برای اکثریت افراد جامعه مهم‌تر از بازیابی، استدلال، مطالعه و ژرف‌اندیشی است. نهادهای مدنی به‌عنوان حلقه واسط نظام سیاسی حاکم و توده مردم کمتر توانسته است نقش و کارکرد واقعی‌اش را در تأمین مطالبات مدنی جامعه ایفا کند. هرچند بخشی به اراده منفی نخبگان سیاسی حاکم و حاکمیت حکومت‌هایی با خصلت‌های شرقی و پاتریمونیالی مربوط می‌شود، باز هم در نهایت به خصوصیات روحی-روانی جامعه برمی‌گردد. چنان‌که برخی محققان بیان می‌کنند: «تربیت ما ایرانیان جمعی نیست و مشخصات کار جمعی را نداریم؛ به‌ویژه اگر کمی روشنفکر شویم. هدایت تشکیلات روشنفکری، گله‌بانی گربه‌هاست. پس مشکل این است که روحیه جمعی نداریم؛ وقتی روشنفکر می‌شویم کار مشکل‌تر هم می‌شود. البته این یک جنبه مثبت دارد و آن تشخیص است که هرکس برای خودش دارد؛ هویت فردی که البته همین موضوع کار را مشکل‌تر می‌کند. هدایت یک گله گربه به نقطه‌ای مشخص بسیار مشکل است. نبود سرمشق، عدم تربیت دسته‌جمعی، خصوصیات روشنفکرانه‌ای که به هر کس فردیت و تشخیص فردی می‌دهد به اضافه محدودیت امکان گفت‌وگو، شکل‌گیری نهادهای مدنی را با مشکل مواجه کرده است.» (علوی‌تبار، ۱۳۸۰).

با پیش‌فرض گرفتن آنچه گفته شد، به‌خوبی می‌توان پیچیدگی و قابل پیش‌بینی نبودن رفتارشناسی ایرانیان را در دوره‌های انتخاباتی (به‌ویژه انتخاب سیدمحمد خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ و انتخاب محمود احمدی‌نژاد در ۳ تیر ۱۳۸۴) درک کرد. بنابراین، فرهنگ سیاسی جامعه که مولد کنش‌های عقلانی شهروندان آن جامعه است، مستلزم باورداشت پشوانه نظام حقوقی جامعه از یک‌سو و هارمونی مناسبات شهروندی از سوی دیگر است که هویت جمعی مشترک، امکان هر نوع تعامل را فراهم می‌کند.

تجربه نوسازی در ایران

یکی از مباحث مهم در تحلیل تغییرات اجتماعی، «پیامد»های وقوع دگرگونی‌های اجتماعی است. به بیان دیگر، صرف‌نظر از منشأ تغییرات اجتماعی، چگونگی گسترش و نفوذ آن‌ها در تار و پود نظام اجتماعی پرسشی اساسی در تبیین فراز و فرودهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. آنچه در باب ایران موضوعیت می‌یابد، مبحث نوسازی است؛ واقعیتی که کم‌کم رشد و گسترش یافت و در دوران پهلوی با پشتوانه دولتی، صورت جامعه را دگرگون کرد. اما وقوع انقلاب اسلامی، نشانه تأثیرات جدی نوسازی وارداتی بر ساختار و بافتار مناسبات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران بود. صرف‌نظر از بسترهای زایش نوسازی در زهدان مدرنیته غربی، نوسازی در ایران فاقد مبنای نظری روشن، منسجم، و تهی از محتوای عمیق، کارشناسانه و بومی است. مدرنیته و نوسازی وارداتی در ایران، موجب نوعی شبه نوسازی یا «نوسازی کاذب» شد و نیز تغییراتی را به صورت سطحی، انحرافی و ناقص - و نه بنیادی - به وجود آورد. از آنجا که این تغییرات در ارتباط با بدنه بومی ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه ایران و برخاسته از شرایط و نیازهای بومی نبود، باعث پریشانی نظم سنتی و نهادینه شده مستقر شد. از سویی، ساختار ذهنی جامعه ایرانی نتوانست ارزش‌ها و هنجارهای غربی شده مدرنیته و نوسازی غیربومی را هضم کند. البته حاملان و عاملان مدرنیته و نوسازی هم فاقد شناخت عمیق از مناسبات اجتماعی - فرهنگی جامعه ایرانی بودند. آن‌ها با ذهنیت غیربومی، مدرنیته و نوسازی را در بسته‌بندی‌های شیک با طراحی غیربومی و غریب به ایران آوردند، فارغ از اینکه بسترها و زمینه‌های استفاده از این محصولات غربی هنوز شکل نگرفته است. نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و شیوه تولید آسیایی هیچ‌گاه مجال ظهور نیروهای اجتماعی مستقل و اصیل را فراهم نکردند و نظام‌های سیاسی وابسته و دولت‌های رانتیر هم فاقد هر گونه تخصص، تعهد و توانمندی بودند و در جهت قطع وابستگی به بیگانگان و حفظ استقلال تلاش می‌کردند. هرچند در دوره‌هایی افراد یا گروه‌هایی برای ایجاد اصلاحات در بدنه نظام سیاسی و ساختار اجتماعی تلاش کردند، از آنجا که فرایند «اصلاحات» در جامعه سنتی و با خصلت‌هایی «شکاک» و «اعتمادناپذیر» از اقبال کمتری برخوردار است، دیری نپایید که با

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

شکست روبه‌رو شد. بنابراین، کشور دچار بحران عمیق اجتماعی شد و زمینه برای شکل‌گیری جنبش‌های اصلاحی از پایین و خارج از نظام سیاسی حاکم و توسط روشنفکران و طبقه متوسط نوظهور فراهم شد. اما روندهای اصلاحی هم به واسطه ماهیت دولت، ساختارهای موجود و دوام و غلبه سنتگرایی با مایه‌های خرافی، جزمی و محافظه‌کارانه نتوانست به‌نحو پایدار و نهادینه‌ای ادامه یابد. اساساً حرکت‌های اصلاحی با ماهیت دولت‌های اقتدارگرا و دیوانسالاری‌هایی از جنس استبداد شرقی نمی‌تواند همسویی و همخوانی داشته باشد.

نویسندگانی چون منتسکیو ماهیت دولت در ایران و ساختار اقتصادی-اجتماعی حاکم بر جامعه را به‌خوبی تشریح می‌کنند. منتسکیو در نامه‌های ایرانی از حاکمان ظالم و مستبد مشرق‌زمین می‌گوید: «حاکمانی که مردم را به بند کشیده‌اند. هرچه سلطان اراده کند، قانون است و رعایا حتی از حق و حقوق ابتدایی محروم‌اند؛ این‌گونه رژیم‌های وحشت‌انگیز و جنون‌آمیز انسان‌ها را تحقیر کرده و فکر و روح مردم را فلج می‌سازند.» وی در اشاره به بی‌ثباتی سیاسی حاکم بر جوامع شرقی چون ایران می‌نویسد: «در چنین کشورهایی، گاه با یک پیشامد ناچیز، همه چیز زیر و رو می‌شود و قضایایی پیش می‌آید که دور از انتظار است.» (منتسکیو، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

بنا به تحلیل ماکس وبر، پدرشاهی و سیادت پاتریمونیال از انواع اقتدار سنتی و ذاتاً ستگراست که در صورت قدرت فوق‌العاده سرور، بدون رعایت سنت، بر اختیار و خودکامگی تکیه می‌کند و در آن عملاً قدرت شخصی اعمال می‌شود و به «سلطانیسم» گرایش می‌یابد که خود نوع دیگری از اقتدار سنتی است. در سلطانیسم حیطة اختیار و خودکامگی شخص حاکم بسیار گسترش می‌یابد (وبر، ۱۳۷۴: ۲۲۸-۲۲۹).

بر اساس تحلیل جامع هشام شرابی، در قرن‌های اخیر این سیادت سنتی پدرشاهی و سلطانیسم در فرایند نوسازی در چارچوب وابستگی، به‌جای اینکه در کشورهای عربی و اسلامی به‌ویژه ایران از بین برود، تقویت شده است و در اشکال ناقص و «نوسازی‌شده» با ظاهری «مدرن» حفظ و بازتولید می‌شود (شرابی، ۱۳۸۰: ۴۰).

بدین ترتیب، تغییرات و اصلاحات و نوسازی‌ها در چارچوب نظام پدرسالار و خودکامه، وابستگی، به‌ویژه به آمریکا و شرکت‌های آمریکایی، در پی داشت و مازاد و منافع حاصل از رشد اقتصادی کاذب (اقتصاد رانت نفت) به اقلیت گروه‌های حاکم و متحدان خارجی آنان اختصاص یافت. از همین روی، طبقه متوسط و پایین جامعه و در واقع اکثریت جامعه از دولت ناراضی شدند و شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متراکم شد. درحقیقت، انقلاب اسلامی پاسخی به فقدان عدالت اجتماعی در ایران بود.

ایران پس از انقلاب دست‌کم تا اواخر دهه شصت، گرفتار جنگی تحمیلی شد. (هرچند پتانسیل انقلاب باعث شد تا جامعه انقلابی به‌خوبی مقاومت کند.) در این مدت، روند نوسازی به دلیل مشکلات جنگ به‌نسبت کند بود. پس از آن در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و دولت موسوم به «سازندگی» اقدامات اصلاحی پرسرعتی به‌ویژه در بخش اقتصاد صورت گرفت؛ اما جامعه خوگرفته به درآمدهای نفتی نتوانست فشارهای حاصل از «تحولات سازندگی» را تحمل کند.

سیدمحمد خاتمی و تحولات فکری و فرهنگی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ با شعار محوریت «توسعه سیاسی»، مبانی معرفتی جدیدی را در گفتمان انقلاب اسلامی بنیان نهاد. این مبانی باعث شد بخش‌هایی از جامعه پوست‌اندازی کند و الگوهای جدیدی در نگاه به «انقلاب اسلامی»، «مدرنیته» و درنهایت «نوسازی» شکل گیرد. هرچند در دوران اصلاحات، «متون نظری» زیادی در تبیین مدرنیته و مدرنیزاسیون تألیف شد، عملاً دولت اصلاحات با توجه به مقاومت‌های شدیدی که در مقابل خود داشت، نتوانست اقدامات عملی چشمگیری در جهت «نهادسازی» با هدف نهادینه کردن الگوهای نوساز انجام دهد.

احزاب امروز ایران

احزاب جزء بازیگران اصلی عرصه سیاسی و کنشگران فعال در عرصه اجتماعی است. دقت و تأمل در کارکردها و کژکارکردهای احزاب در فرایندهای تحولات سیاسی- اجتماعی، نکات فراوانی را روشن می‌کند. سرشت و سرنوشت جامعه ایرانی به لحاظ تاریخی، بیش از هر متغیر

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

دیگری از قدرت و نفوذ «نظام‌های سیاسی حاکم» تأثیر پذیرفته است. «نظام‌های سیاسی حاکم» در ایران پیوسته سرچشمه‌های تولید ثروت و درآمد را در اختیار داشته‌اند. روزگاری این سرچشمه، آب و زمین بود؛ اما در دوران معاصر، نفت و تجارت جای آب و زمین را گرفته است. وقتی نهاد و سازمانی با عنوان دولت سرچشمه ثروت را در اختیار می‌گیرد، به‌طور قطع می‌تواند مالک همه انواع دیگر قدرت نیز باشد. وقتی قدرتی نیست که بر سر آن مجادله صورت گیرد، تأسیس حزب سیاسی و نهادهای صنفی نیز بی‌معنا خواهد بود. چه چیز باید به‌دست آید و چه نیرویی باید توزیع شود که انگیزه‌ای برای تأسیس حزب در آن نهفته باشد؟ در غرب سرچشمه‌های تولید ثروت و درآمد میان گروه‌های اجتماعی و شهروندان توزیع شد و حفظ و گسترش آن انگیزه‌ای برای تأسیس نهادهای صنفی بود و همین نهادهای صنفی پایه‌های تشکیل احزاب شدند. ظهور احزاب در ایران به این ترتیب، تابعی از قاعده یادشده در غرب نبود. احزاب سیاسی که در سده گذشته به‌ویژه پس از پیروزی مشروطه‌خواهان در ایران متولد شدند، فرایند تکامل طبیعی را سپری نکردند؛ به این معنا که احزاب ایرانی حاصل مبارزات صنفی، سیاسی و تاریخی خاص خود نبوده‌اند، بلکه در پی وقوع تحولات اجتماعی سریع، انقلاب‌ها، کودتاها و تغییر دولت‌ها پا به عرصه حیات گذاشته‌اند.

در سال‌های اخیر، حزب مشارکت، حزب کارگزاران سازندگی و رایحه خوش خدمت با روی کار آمدن دولت‌های جدید تأسیس شدند. سازمان مجاهدین انقلاب و مجمع روحانیون نیز زمینه تولدشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در شرایط حضور عناصرشان در قدرت بوده است. حزب مؤتلفه و روحانیت مبارز تهران نیز با آنکه در شرایط قدرت عناصرشان به‌وجود نیامدند، ولی عمده نقش و فعالیت آن‌ها در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی از قبیل نفوذ و قدرت عوامل آن‌ها در دولت و حکومت بوده است.

کالبدشکافی شعارها و تصمیم‌های احزاب ایرانی، به‌ویژه در سال‌های پس از جنگ که شرایط برای فعالیت آن‌ها مناسب شد، نشان می‌دهد آن‌ها در غیاب قدرت قابل توزیع به صورت مشخص ناگزیر از عرضه کالاهای عمومی شده‌اند. آزادی، عدالت، توسعه، اشتغال، عزت، آبادانی و... کالاهای عمومی هستند که احزاب ایرانی در هر دوره مبارزه انتخاباتی به

شکل‌های گوناگون شعار آن را داده‌اند. از ویژگی‌های این نوع شعارها این است که مخاطب آن همه گروه‌های اجتماعی است.

در بسیاری از موارد، احزاب مدرن به دلیل اینکه نماینده گروه‌های اجتماعی‌اند و در صورت کسب قدرت منافع این گروه‌ها را در دستور کار قرار می‌دهند، از آن‌ها مالیات هواداری می‌گیرند. به این ترتیب، مالیات هواداران درآمدی پایدار برای احزاب خواهد شد و نوعی دادوستد و توافق قراردادی میان رهبران احزاب و هواداران برقرار می‌شود. پرداخت مالیات هواداری باعث می‌شود منابع مالی قابل اتکایی برای رهبران احزاب درست شود و آن‌ها بتوانند برای پیشبرد هدف‌های حزب برنامه‌ریزی کنند. وقتی حزبی درآمدی مطمئن، پایدار و قابل اتکا نداشته باشد، نمی‌تواند سرمایه‌گذاری کند و سطح فعالیت‌هایش را توسعه دهد.

از مهم‌ترین موارد هزینه‌های هر حزبی، سرمایه‌گذاری برای تبلیغات است. احزاب مدرن عموماً توانایی سرمایه‌گذاری دارند و انتشار روزنامه، جزوهای آموزشی و... برایشان چندان مشکل نیست. اما در ایران به دلیل آنکه روزنامه‌های پرتیراژ کشور در اختیار و تحت مالکیت نهادهای دولتی و عمومی است، هر حزب و گروهی سعی می‌کند اخبار و گزارش‌های فعالیت خود را در آن‌ها درج کند. رادیو و تلویزیون نیز همواره نهادی حکومتی، و مأمور و مجری سیاست‌های نظام سیاسی حاکم بوده است. احزاب ایرانی بسته به میزان دوری یا نزدیکی به تصمیم‌گیران اصلی در رادیو و تلویزیون از این رسانه استفاده می‌کنند و به نوعی دستشان در جیب شهروندانی است که هزینه‌های فعالیت این رسانه‌ها را می‌پردازند.

منابع ناکافی مالی احزاب ایرانی که مانع از کارآمدی و کمیّت مناسب تبلیغاتی شده است، پیامدهای گوناگونی دارد. یکی از این پیامدها، فقدان کادرسازی در سطح گسترده است. وقتی هواداران در هیچ بخشی از احزاب جایی برای خود نمی‌یابند و کادرسازی نیز از طریق تبلیغ و اطلاع‌رسانی در کمترین حد انجام می‌شود، به‌مرور فاصله میان سطح رهبری احزاب و گروه‌های بعد از آن افزایش می‌یابد. در این وضعیت تفاوت درک و اندیشه و خواست‌های رهبران حزب و هواداران هر روز افزایش می‌یابد و به جایی می‌رسند که یکدیگر را نیز درک نمی‌کنند؛ بنابراین، جدایی سطح رهبری احزاب و هواداران گریزناپذیر می‌شود. رهبران

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

احزاب ایرانی فعال در عرصه سیاست ایران، عموماً کسانی هستند که بلافاصله پس از تشکیل حزب به دلایل سیاسی و نه در رقابتی دموکراتیک و شفاف در بالاترین نقطه قرار گرفته‌اند. در واقع، انتخاب آزاد بر پایه توانایی، تلاش و وفاداری حزبی در ارتقای سطوح تشکیلاتی احزاب ایرانی جایی ندارد.

واقعیت این است که دولت مالک در ایران همچنان پابرجاست و حتی می‌توان گفت در چند سال اخیر به دلایل گوناگون سهم دولت از مالکیت سرچشمه‌های ثروت و درآمد افزون‌تر شده است. همچنین این احتمال هست که روند فزاینده‌ای را در آینده طی کند یا دست‌کم در حد فعلی باقی بماند. به این ترتیب، می‌توان تصور کرد همه انواع قدرت در اختیار حکومت و نهاد دولت باقی می‌ماند و احزاب فعلی ایرانی باز هم دستشان برای نوید دادن به شهروندان خالی است (رک. جنان‌صفت، ۱۳۸۶).

دولت در ایران امروز

ایران کشوری است که در یک‌صد سال گذشته دو انقلاب بزرگ را پشت سر گذرانده و بیش از ده جنبش اجتماعی و کودتا و دیگر اشکال مخالفت اجتماعی و سیاسی را به خود دیده است. دولت انقلاب اسلامی نتیجه یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های یک سده اخیر در جهان است. ماهیت «ایدئولوژیک» نظام سیاسی حاکم، برگرفته از صبغه ایدئولوژیک انقلاب اسلامی است؛ مؤلفه‌ای که تا پیش از ظهور انقلاب اسلامی جایگاهی در میان نظریات تئوری‌پردازان انقلاب نداشت. چنان‌که اسکاچپول در تبیین انقلاب‌های اجتماعی، آن‌ها را نه حاصل یک ذهنیت هدفمند، بلکه برخاسته از شرایط ساختاری می‌داند. این اصل متضمن این موضوع بود که اعتقادات و ایدئولوژی‌های جمعی نمی‌توانند منشأ ایجاد انقلاب شوند و در این‌باره از وندل فیلیپس نقل می‌کرد که: «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند؛ آن‌ها می‌آیند.» اما پس از وقوع انقلاب اسلامی، اسکاچپول در مقاله‌ای درباره انقلاب اسلامی اذعان کرد ایدئولوژی نیز خود می‌تواند از عوامل اصلی انقلاب باشد یا به تعبیری، انقلاب‌ها ممکن است ساخته شوند (اسکاچپول، ۱۳۷۴: ۸۴).

اما دولتی که پرورده انقلاب اسلامی است، با دولت دوران پهلوی تفاوت‌های ساختاری دارد. انقلاب اسلامی باعث شد نیروهای جدید قدرت دولت را به دست گیرند؛ به عبارتی، شاهد نوعی چرخش در نخبگان سیاسی حاکم بودیم. این نیروی جدید روحانیان بودند. از گذشته‌های دور، به دلیل پررنگ بودن بسترهای دینی در جامعه ایران، روحانیان همواره در سایه حاکمان سیاسی و یا مخالفت با قدرت سیاسی به نوعی نقش حاشیه‌ای داشتند؛ اما دولت برآمده از انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت ایدئولوژیک انقلاب اسلامی باعث شد گروه جدیدی از نیروهای اجتماعی که متولّی امور دینی به شماره می‌آیند، عملاً وارد عرصه مناسبات قدرت سیاسی شوند. دغدغه‌های دینی نخبگان جدید سیاسی حاکم اقتضا می‌کرد آن‌ها بیش و پیش از هر مسئله، به دنبال احیا و اجرای ارزش‌های دینی بر اساس فهم خود باشند؛ امری که از دولت‌های مدرن امروز کمتر می‌توان انتظار داشت.

مسئله دیگر، وابستگی قسمت عمده اقتصاد ایران به درآمد نفت است. نفت بدون افزایش ظرفیت اقتصادی مستقیم سر سفره مردم آورده شد. افزایش واردات کالای مصرفی، به درآمدهای نفتی متکی بود. زمانی که قیمت نفت کاهش پیدا کرد، سطح زندگی مردم هم پایین آمد؛ اما انتظارات به همان اندازه کاهش نیافت. فاصله میان سطح زندگی و انتظارات می‌تواند بحران ایجاد کند. نظریه توقعات فزاینده و محرومیت نسبی به تحلیل همین شرایط می‌پردازد. افزون بر این، وارد کردن هرگونه پول بدون آنکه به تولید ملی ارتباط داشته باشد مایه فساد خواهد بود. از سوی دیگر، نفت ابزاری برای توسعه دولت خواهد شد و نتیجه آن بی‌شک بزرگ شدن دولت خواهد بود. بزرگ‌تر شدن دولت نیز موجب فساد و درنهایت بحران می‌شود. یکی دیگر از نتایج توسعه نفتی، ظهور طبقات جدیدی است که تولیدگر نیستند و ارتقای خود را مدیون نزدیکی به نهادهای سیاسی می‌دانند. در حوزه سیاسی، فضای به نسبت محدود سیاسی می‌تواند بحران مشروعیت به وجود آورد. تعاملات جهانی در نتیجه جهانی شدن و فشرده شدن جهان و شهری شدن جامعه، طبقات و گروه‌هایی ایجاد کرده است که نیازهایی فراتر از نیاز معیشتی دارند. بحران مشارکت سیاسی و رادیکالیزه شدن اپوزیسیون

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

نتیجه چنین شرایطی است و دولت مبتنی بر دین به‌طور طبیعی نمی‌تواند به همه این مشارکت‌طلبی‌ها پاسخ مثبت بدهد (ربیعی، ۱۳۸۶).

مسئله دیگر، تغییر شیوه زندگی و نحوه چشم‌داشت‌هاست. نسل امروز نمی‌تواند در فضای ذهنی نسل اول انقلاب زندگی کند. تغییر ذهنیت و جهان‌بینی نسل سوم و چهارم انقلاب ناشی از ارزش‌ها و هنجارهای تغییر یافته‌ای است که پرسش‌های جدیدی را بر ساخته است. به‌طور قطع، پاسخ‌گویی به این مسائل مستلزم درک تغییرات اجتماعی و فرهنگی یادشده است و متولیان دین و دولت برخلاف سال‌های قبل از انقلاب فرصت کافی برای تأمل در این عرصه‌ها نداشته‌اند.

جنبش‌های اجتماعی در ایران امروز

بر اثر انقلاب الکترونیک، دگرگونی اجتماعی سرعتی بی‌مانند پیدا کرده است و از سوی دیگر جنبش‌های اجتماعی به ابزار توانمندسازی کم‌نظیری دست یافته‌اند. جنبش اجتماعی در کلی‌ترین مفهوم، اقدام دسته‌جمعی مجموعه‌ای از افراد جامعه است که برای تبلیغ، ترویج و سرانجام عملی کردن یا پیشگیری از تغییری در کل یا بخشی از جامعه فعالیت می‌کنند. در واقع، جنبش اجتماعی به وجود گروهی از مردم نیازمند است. چنین گروهی باید در مورد هدفی معین و تعریف‌شده به میزانی از تفاهم و توافق دست یافته، آن را باور داشته باشند. این تفاهم و توافق باید آنان را به سوی فعالیت منظم هدایت کند و در انجام این فعالیت باید میزانی از استمرار و پایداری وجود داشته باشد. سرانجام اینکه این افراد باید خود را به آن گروه و سازمان پدیدآمده وابسته بدانند. به بیان دیگر، تعقیب هدف گروهی از طریق عمل جمعی در سازمانی مشخص با فعالیتی مستمر، باید جزئی از هویت یکایک افراد شرکت‌کننده باشد. پس چنین هویتی که در تک‌تک افراد مشترک است، باید به شکل هویتی جمعی درآید. بدیهی است که ویژگی‌های یادشده با تداوم ساختمان می‌شود، با تقسیم کار بین اعضا پدید می‌آید و توافقی نانوشته بین تمام اعضا شکل می‌گیرد. این هویت جمعی به‌تدریج رهبری خاص خود را به‌دست می‌آورد و چنین رهبری با روش‌های رسمی و اداری مرسوم و مرتبط

با اقتدار یا اتوریته شکل نمی‌گیرد؛ بلکه محصول حرکات خودجوش، غیررسمی، مردمی و متکی به تمایل تدریجی است. البته در جامعه ایران هنوز در مرحله رفتار جمعی هستیم. آنچه جنبش اجتماعی را از رفتار جمعی متمایز می‌کند این است که جنبش‌های اجتماعی بر پایه نوعی نارضایتی، تضاد و تخاصم ساختاری شکل می‌گیرد و بسته به درجه عام یا خاص بودن آن، با میزانی از نفی وضع موجود همراه است.

هرچند دشوار، اما جنبش‌های اجتماعی ایران را می‌توان بر اساس رهیافت بلومر به جنبش‌های عام (به دنبال مطالبات کلان و ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی) و خاص (مطالبات محدود و مشخص) تقسیم کرد. جنبش‌های عام در ایران همواره دست به تلاش‌های ناهماهنگی زده و با تأمل به سمت خواسته‌های مطلوبشان حرکت کرده‌اند. این جنبش‌ها در دوره‌هایی خاص و در تعامل و عموماً تقابل با نظام سیاسی حاکم، افت و خیزهایی داشته‌اند. این جنبش‌ها معمولاً رهبر شناخته‌شده‌ای نداشته و اغلب تجلی یک اعتراض با ترسیم کلی نوعی موجودیت آرمان‌شهری در قالب مطالبات حقوق مدنی، برابری در حقوق و امتیازات و... بوده‌اند که در قالب ادبیات متنوعی بیان شده‌اند. در شرایطی که جنبش‌های کلان به‌فعالیت پرداخته‌اند، جنبش‌های خاص نیز در خدمت آن‌ها فعال شده‌اند. چنان‌که در فضای گفتمانی انقلاب اسلامی، جنبش کارگری ظاهراً در فضای ذهنی حاکم بر انقلاب هضم شد و به کاروان انقلابی‌ها پیوست. همان‌طور که اعتصاب کارگران صنعت نفت آبادان تأثیر جدی بر شتاب تحولات انقلاب اسلامی داشت و یا اعتصاب دیگر گروه‌های کارگری خاص نیز به‌عنوان یک جنبش اعم از حمل و نقل، چاپ و... به اندازه کافی مؤثر بود. جنبش کارگری توانست حتی پس از انقلاب، هویت جنبشی خود را تا حدودی حفظ کند. موفقیت نسبی نمایندگان جنبش کارگری در رقابت‌های سیاسی و پاره‌ای مقاومت‌های صنفی در نهادهای کارگری حاکی است جنبش کارگری در ایران هنوز واجد پتانسیل‌های جدی است.

جنبش زنان نیز حول محور مسئله‌ای اجتماعی شکل گرفت که ناشی از ساختار اجتماعی سنتی جامعه ایران و نوع نگاه پدرسالارانه به زن بود. با وجود اختلاف نظرهای جدی که در طیف‌های اعتقادی-فکری مرتبط با جنبش زنان ایران وجود دارد، بسیاری از آنان قرائت‌های

رسمی و سنتی را از منابع دینی، منشأ تضعیف حقوق زنان و نادیده گرفتن هویت انسانی زن در جامعه می‌دانند. طیف وسیعی از آن‌ها بر این باورند که این قرائت‌ها باید با اجتهادهای فقهی جدید در زمینه‌هایی چون حقوق جزا، دیه، ارث، شهادت، سن تکلیف، اختیار ازدواج و طلاق، حضانت فرزندان، تعدد زوجات و... به نفع زنان اصلاح شود. در سال‌های اخیر، بر اثر تلاش‌ها و پافشاری‌های زنان، شاهد برخی بدعت‌های نظری در این عرصه‌ها بوده‌ایم (رک. صادقی، ۱۳۸۷).

از دیگر جنبش‌های عمومی، جنبش روشنفکری است که در اوضاع کنونی در سردرگمی به سر می‌برد. این سردرگمی ناشی از دو مسئله است: یکی آنکه پیوند بخشی از آنان با حاکمیت پس از انقلاب، به‌طور طبیعی موضع نقّادی و نظارتی آن‌ها را در قدرت، تحت‌الشعاع قرار داده است؛ همچنین به لحاظ ویژگی ایدئولوژیک و دینی بودن قدرت، در نقد آن خود را با محدودیت‌های درونی و اعتقادی مواجه می‌بینند و این جنبش هنوز نتوانسته است نقد از درون را به نحوی جدی بیازماید. از این منظر، این‌گونه روشنفکران به‌عنوان توجیه‌گران قدرت از پذیرش اجتماعی در توده‌های ناراضی جلوگیری می‌کنند. اما مسئله اصلی و مهم‌تر، ارتباط و پیوند بخشی از جامعه روشنفکری با منابع بیرونی و اپوزیسیون نظام دینی است که موجب شکاف و فاصله آن با توده‌های مردم دیندار می‌شود. این دو عامل شکاف شکننده‌ای در جریان روشنفکری ایجاد کرده که هم انسجام درونی و هم پیوند توده‌ای و مردمی آن را با مشکل روبه‌رو کرده است.

بنابراین، می‌توان گفت جنبش‌های عام در ایران بسیار متأثر از دو نوع تعامل یا تقابل هستند: ۱. چگونگی، شکل و پیامدهای جنبش‌های عام در ایران بسیار متأثر از نوع تعامل با نظام سیاسی حاکم است؛ ۲. عامل مؤثر بعدی، ارزش‌های جهانی است؛ یعنی ارزش‌های تبلیغی هژمونی‌های مسلط‌شده بر فناوری‌های ارتباطات که در کوتاه‌ترین زمان ممکن جنبش‌های اجتماعی عام را در ایران به عقبه جهانی‌شان پیوند می‌زند.

اما جنبش‌های خاص در ایران، جنبش‌هایی‌اند که هدف تعریف‌شده، رهبران شناخته‌شده و اعضای مشخص دارند و به خودآگاهی جمعی از «ما» رسیده‌اند. جنبش‌های قومی شاید

شاخص‌ترین مصداق جنبش‌های خاص باشند. برای مثال، جنبش قوم کرد در ایران مطالبات مشخصی دارند که بخشی از آن و شاید مهم‌ترین آن، مراتبی از خودمختاری است. این وضعیت، بسته به شرایط سیاسی موجود و میزان اقتدار نظام سیاسی حاکم، ممکن است به صورت‌های متفاوتی ظهور کند.

از دیگر جنبش‌های خاص در ایران، می‌توان جنبش قوم ترک، عرب‌ها، بلوچ‌ها، معلمان و دانشجویان را نام برد. البته عمق استراتژیک جنبش‌هایی چون قوم کرد، عرب و بلوچ به دلیل تراکم شکاف‌های اجتماعی در حوزه‌های مذهبی، زبانی و وجود تعداد بی‌شماری از این اقوام در آن سوی مرزها، جدی‌تر از جنبش قوم ترک است. ترک‌ها در ایران، هر چند در همسایگی‌شان ترکیه و آذربایجان هستند، به دلیل نفوذ کمی و کیفی در نظام سیاسی حاکم و داشتن مذهب شیعه، با جامعه ملی پیوند استوارتری دارند و حتی گاه خود را قوم پایه ملت ایران می‌دانند. طیف دیگری از جنبش‌های خاص، حول محور مطالبات صنفی شکل گرفته است؛ از جمله حرکت معلمان در یک دهه اخیر با شعار صنفی «حقوق برابر با سایر کارکنان دولت، دادن حق مسکن و بن غیرنقدی کافی، احیای منزلت معلمان» که موجب برگزاری اجتماعات بسیار و گسترده‌ای شد.

اما جنبش دانشجویی شاید یکی از اصلی‌ترین مصادیق جنبش‌های خاص در ایران باشد. بر اساس مدل اسملسر، در مورد منشأ عمل جمعی به‌طور عام و جنبش دانشجویی ایران به‌طور خاص می‌توان گفت شکل‌گیری کودتای ۲۸ تیر ۱۳۳۲، افشای دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، نفوذ همه‌جانبه این کشور در ایران به‌عنوان «زمینه ساختاری» و تغییر سیاست شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، قلع و قمع مردم و گروه‌های سیاسی و اجتماعی به‌عنوان «فشار ساختارها» و اثبات خیانت‌ها و جنایت‌های شاه و تبلیغ آن برای مردم ایران، «گسترش باورهای تعمیم‌یافته» و اقدامات شاه در قتل عام مردم و سرانجام سفر معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران، «عوامل شتاب‌دهنده» زمینه‌های ظهور جنبش دانشجویی ایران به‌شمار می‌آیند. بسته به شرایط سیاسی در برخی مواقع، جنبش دانشجویی به دنبال مطالباتی فراتر از مطالبات صنفی بوده است. به

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

همین دلیل جنبش دانشجویی از آغاز پیوندی محکم با سیاست داشته و هنوز هم این ویژگی را حفظ کرده است (رک. زمانی، ۱۳۸۴).

با توجه به رهیافت «بسیج منابع»، جنبش‌های اجتماعی خاص یادشده برخلاف جنبش‌های عام، مطالبات عینی و مشخصی دارند که رسیدن به اهدافشان مستلزم اتخاذ نوعی حسابگری و کنش عقلانی است. براساس نگاه ملوچی، هرچند ممکن است جنبش‌های اجتماعی عام در ایران به‌حدی نامحسوس شوند که گویی به‌کلی نابود شده‌اند، اقدامات شبکه‌ی گروه‌ها و افراد راه‌های دیگری برای زندگی و تفکر ارائه می‌دهند؛ راه‌هایی که به‌آرامی قواعد مسلط جامعه را به چالش می‌کشند و آماده‌اند تا در فرصت مناسب مردم را برای اعتراض عمومی بسیج کنند.

پیشینه انقلاب‌های مخملی

مؤلفه‌هایی چون «تغییرات خشونت‌آمیز» و «تغییرات بنیادی در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی»، شاید از عام‌ترین عناصر تمام نظریه‌های انقلاب باشد. اما با گونه‌ی جدیدی از انقلاب به نام «انقلاب‌های مخملی» روبه‌رویم که فاقد مؤلفه‌ی اول و به‌نحوی کمرنگ‌تر دارای مؤلفه‌ی دوم هستند. تیلی در بررسی قواعد حاکم بر انقلاب‌ها به دگرگونی شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی وقوع انقلاب‌ها و پیامدهای آن‌ها اشاره می‌کند؛ اما پرداختن به عوامل علی‌ظهور انقلاب، توجه به فرایندها و وضعیت‌های انقلابی یا به‌شمار آوردن پیامدهای انقلاب، مهم‌ترین عوامل ممیزه نظریه‌های انقلاب از یکدیگرند.

اکنون باید دید انقلاب مخملی دارای چه عناصری از ممیزات انقلاب است. اگر براساس مدل کارکردگرایانه چالمرز جانسون قضاوت کنیم، همه انقلاب‌ها عملی «ضد اخلاقی است که صرفاً به‌دنبال راهی برای «عملی ساختن یک طرح خشونت‌آمیز» هستند. مدل «دموکراسی کثرت‌گرای» جیمز مدیسون، که نظریه‌ی جامعه‌ی توده‌وار توجه ویژه‌ای به آن دارد، علت نارضایتی را در توزیع نابرابر ثروت می‌داند. در تمام کشورهایی که مدل انقلاب مخملی در آن‌ها به پیروزی رسیده، توزیع نابرابر ثروت در پناه نظام اقتدارگرا، الیگارشی سیاسی و الیگارشی اقتصادی وجود داشته است؛ به‌عبارتی، شبکه‌ای از مقامات سیاسی و اقتصادی و

خویشاوندانشان با استفاده از قدرت سیاسی حدود هفتاد تا نود درصد منابع و ثروت‌های کشورهای یادشده را در انحصار داشتند و مردم به‌ویژه در شهرهای دورافتاده در فقر به‌سر می‌بردند.

کورن هاووزر رفتار توده‌ای را مستلزم مداخله مستقیم غیرنخبگان به نخبگان و بسیج شدن غیرنخبگان از سوی نخبگان می‌داند. در این رهیافت چون نهادهای مدنی به‌عنوان حلقه واسط مردم و نظام سیاسی حاکم تضعیف می‌شوند، نخبگان حاکم به سمت نوعی اقتدارگرایی حرکت می‌کنند. الیگارشسی سیاسی و اقتصادی و فقر زیاد مردم، باعث شکل‌گیری هسته‌های مردمی ناراضی در مناطق مختلف این کشورها می‌شوند. هسته‌های مردمی در ارتباط با نخبگان اپوزیسیون دولت، NGOها، رسانه‌های گروهی داخلی و خارجی و حمایت‌های گسترده مجامع غیردولتی، دولتی و بین‌المللی به سمت نوعی انسجام، تشکّل و اعتراض حرکت می‌کنند.

بدیهی است اقدامات توده‌های مردمی در کشورهای هدف انقلاب مخملی را می‌توان در چارچوب نظریه‌های روان‌شناختی درباره انقلاب تحلیل کرد. بر اساس یکی از رویکردهای این رهیافت، «شخصیت» و کاریزمای رهبران انقلاب نقش مهمی در هدایت و پیروزی انقلاب داشته‌اند. همان‌گونه که در کشورهای یادشده هم انقلابی‌ها حول محور شخصیت‌هایی چون یوشچنکو (اکراین)، سا آکاشویلی (گرجستان)، باقی‌اف (قرقیزستان) و... گرد آمدند. رویکرد دوم «سرکوب‌گرایی» است. سوروکین در این‌باره اذعان می‌کند وقتی هنجارهای حقوقی مشروعیت و کارایی‌اش را از دست دهد، احتمال وقوع انقلاب وجود دارد. در کشورهای هدف انقلاب مخملی به دلیل حاکمیت مافیای سیاسی و اقتصادی و قانون‌شکنی الیگارشسی سیاسی و تقلبات گسترده در انتخابات، عملاً هنجارهای حقوقی قانون اساسی نزد مردم بی‌اهمیت می‌شود.

در قالب رویکرد نظریه «توقعات فزاینده» می‌توان گفت طی هفتاد سال حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی و اقتصاد وابسته به دولت، انواعی از تسهیلات در قالب کوپن، یارانه‌ها و دیگر امتیازات در اختیار مردم این جمهوری‌ها قرار داده شده بود؛ اما در اواخر حکومت شوروی و

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

پس از فروپاشی آن، عملاً کشورهای یادشده در باتلاقی از فساد سیاسی، فساد اداری، مافیای اقتصادی و اقتصاد فروپاشیده به حال خود رها شدند. این تعارض شرایط گذشته و وضعیت موجود، یکی از بسترها و زمینه‌های شرایط انقلابی را فراهم کرد.

یکی از موضوعات مهم در پیروزی انقلاب‌ها، تعارض و نزاع نخبگان حاکم و نخبگان حاشیه‌نشین است. در همه کشورهای هدف انقلاب اجتماعی، نخبگان حاشیه‌نشین دارای وحدت و همبستگی جدی برای مقابله با نخبگان حاکم و الیگارشسی سیاسی و اقتصادی بودند. با وجود فراوانی زمینه‌های ساختاری و علیّی موجد انقلاب در این کشورها، به تعبیر هانتینگتون، دولت انقلابی نتوانست مرحله دوم انقلاب را که آفرینش سامان سیاسی باثبات است، پدید آورد (رک. کوهن، ۱۳۸۶). در اینجا به برخی وجوه مشترک کشورهای هدف انقلاب مخملی اشاره می‌شود:

۱. این کشورها با اینکه ساختارهای سیاسی و نهادهای نظامی و امنیتی باقی مانده از دوران شوروی سابق را داشتند که متناسب با ایدئولوژی اقتدارگرایانه و سوسیالیستی بود؛ با فروپاشی شوروی، ایدئولوژی رسمی حکومت و آنچه به آن تظاهر می‌شد، لیبرال دموکراسی و همسویی با فرهنگ سیاسی غرب بود. از این‌رو حکومت نمی‌توانست برای دفاع از اقتدار خود با پشتوانه ایدئولوژیک از نهادهای امنیتی و نظامی استفاده کند.

۲. در همه کشورهای هدف انقلاب مخملی، آمریکا و غرب حامی معنوی، تبلیغاتی و پشتیبان انقلاب‌های مخملی بودند. در واقع از نظر تظاهرکنندگان، آمریکا حامی و دوست آن‌ها پنداشته می‌شد. به عبارت دیگر طی هفتاد سال حاکمیت دولت شوروی، قدرت خارجی و امپریالیستی که این کشورها را تحت سلطه خود داشت، دولت شوروی بود. مردم کشورهای آسیای میانه و اروپای شرقی هم که هدف انقلاب‌های مخملی قرار گرفتند، تقریباً هیچ آشنایی با سلطه‌گری و تجاوزهای آمریکا و دولت‌های غربی نداشتند و در واقع به دلیل کینه و نفرتی که به دولت شوروی داشتند به رقیب دیرینه آن، یعنی غرب و آمریکا روی خوش نشان دادند.

۳. انقلاب در همه کشورهای هدف، صفت مسالمت‌جویانه داشت؛ به این معنا که حاکمان این کشورها بنا به دلایلی که ذکر شد نمی‌توانستند از نیروی نظامی و انتظامی برای متوقف کردن

اعتراض‌ها و تظاهرات مردمی استفاده کنند. از سویی مقرر شده بود برای تحول در ارکان حاکمیت، توده‌های مردم حرکت مستقل و کنترل‌نشده‌ای بروز ندهند و نارضایتی خود را با رفتار مسالمت‌آمیز، توأم با آرامش و تحت فرمان رهبری اپوزیسیون به نمایش بگذارند. این امر بدان سبب بود که در جریان تغییر نظام سیاسی، ابتکار عمل در دست رهبران باقی بماند. از این‌رو، بعید نیست سخنان دوبالوف، تحلیلگر روسی، مبنی بر اینکه انقلاب‌های مخملی در کردورهای قدرت صورت گرفته است، ناظر بر همین معنا باشد.

۴. رهبران اصلی انقلاب‌های مخملی در همه کشورها، پیش از تحول دارای سمت‌های مهمی چون صدارت، وزارت یا نمایندگی مجلس بوده‌اند. میخائیل ساکاشویلی در گرجستان، یوشچنکو در اکراین و باقی‌اف رئیس مجلس قرقیزستان درون حاکمیت ژست اپوزیسیون داشتند. براساس این، رهبران جناح پیروز بخشی از حاکمیت بودند و این موضوع یکی از دلایلی است که ماندگاری انقلاب را در این کشورها کم‌رنگ و کم‌فروغ می‌کند.

۵. در همه کشورهای هدف، انتخابات آزاد محمل مشترک انقلاب‌های مخملی بود. از یک‌سو رهبران اپوزیسیون با همراهی مردم خواهان برگزاری انتخابات سراسری و آزاد به‌عنوان پیش‌شرط تحول بودند و از سوی دیگر بعد از برگزاری انتخابات، نظام سیاسی حاکم و مجری انتخابات متهم به تقلب در آرای مردم می‌شد. این وضعیت منشأ اصلی چالش میان حکومت، مخالفان و مردم بود. در واقع، انتخابات نمادی تحریک‌کننده و بسترساز برای بهره‌گیری از اعتراض‌های گسترده مردمی در جهت ایجاد تحول بود. بدیهی است هر اندازه مبارزات گسترده، سازمان‌یافته، جهت‌دار و به‌ویژه از حمایت خارجی نیز برخوردار باشد، سرعت تحول نیز فزونی می‌گیرد.

۶. در همه انقلاب‌های مخملی بهره‌گیری از اقوام، نیروهای هوادار غرب، پیر بودن رهبران حاکم، حمایت گسترده مالی و تبلیغاتی بنیادهای غیردولتی خارجی، وسایل ارتباط جمعی و فعالیت قابل توجه NGO ها، کاملاً مشهود و از وجوه مشترک انقلاب‌های مخملی بودند (ایزدی، ۱۳۸۶؛ عسگری، ۱۳۸۴؛ ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۷).

چنان‌که پیداست در بررسی علل و عوامل رشد نارضایتی‌ها و تعارض‌هایی که به انقلاب‌های مخملی در کشورهای هدف منجر شد، نقش مسائل و مؤلفه‌های داخلی از مؤلفه‌ها و متغیرهای خارجی به مراتب بیشتر است. در حقیقت، کاستی‌های عمده در عرصه کارآمدی نظام، بسترهایی را فراهم آورد که در نهایت به تغییر ساختار حکومت منجر شد. شاید بتوان دخالت و اعمال نفوذ بیگانگان را در این روند نه به‌عنوان مؤلفه اصلی ظهور انقلاب‌های مخملی، بلکه تشدیدکننده و تسهیل‌کننده سیر طبیعی تغییرات انقلابی در کشورهای هدف به‌شمار آورد. به‌یقین، اگر نظام سیاسی حاکم در کشورهای هدف انقلاب مخملی توان مقابله با فساد سیاسی، اداری، اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی را می‌داشت و الگوی توسعه متوازن را بر اساس عدالت اجتماعی در همه نقاط کشور اجرا می‌کرد و فضایی را برای تنفس نهادهای مدنی و حوزه عمومی فراهم می‌آورد، ضریب نفوذ تمایلات بازیگران خارجی در جامعه کاهش می‌یافت و شاید امکان ظهور انقلاب مخملی فراهم نمی‌شد.

انقلاب مخملی در ایران

صدور حکم کلی در باب امکان وقوع یا عدم وقوع انقلاب مخملی در ایران دشوار است؛ چرا که پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی به‌طور عام و جامعه ایرانی به‌طور خاص کار ساده‌ای نیست. اما تحلیل فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران، نقش و جایگاه و کژکارکردی احزاب، نوع مناسبات جنبش‌های عام و خاص در ایران و نگاه تطبیقی-تحلیلی به شرایط ظهور انقلاب‌های مخملی در کشورهای هدف، زمینه مناسبی را برای بررسی و ارائه پیشنهاد اولیه و محتاطانه فراهم می‌کند. اکنون با توجه به مؤلفه‌های ظهور انقلاب مخملی -که پیشتر بررسی شد- به تحلیل و مقایسه شاخصه‌های یادشده با شرایط موجود در ایران و نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

شرایط نامساعد برای وقوع انقلاب مخملی در ایران عبارت است از:

۱. وجود سطحی از انسجام ملی

بی‌ثباتی سیاسی، فساد اقتصادی، فقر فراگیر و مداخله کشورهای فرامنطقه‌ای در کشورهای هدف انقلاب مخملی، عملاً همبستگی را در پایین‌ترین سطح نگه داشته بود. الیگارش‌های سیاسی

حاکم بر این کشورها با تقلب در انتخابات و انتصاب بستگانشان، بی‌توجهی به اصل شایسته‌سالاری در مناصب کلیدی دولتی و قانون‌گریزی مقامات دولتی باعث شد شیرازه «اعتماد» بین نظام حاکم و ملت از هم فرو پاشد. اما در ایران، با وجود برخی رفتارهای کلیشه‌ای و جناحی، در واقعیت امر، مسئولان بلندپایه کشور (رهبر، رئیس‌جمهور و رئیس مجلس) و وزرا برخاسته از متن مردم و به‌عبارتی از «جنس مردم» هستند. در این باره، پاره‌ای پیمایش‌ها داده‌های قابل‌توجهی ارائه می‌دهند. این پیمایش‌ها گواه آن است که ۵۷ درصد پاسخ‌گویان به‌رغم انتقادات و نارضایتی‌هایی که از بعضی مسئولان دارند، باز هم حاضرند از حاکمیت در مقابل بیگانگان حمایت کنند فقط ۱۵ درصد گفته‌اند چنین حمایتی نخواهند کرد بقیه هم نظرهایی بینابین داشته‌اند (نصری، ۱۳۸۷: ۷۸). اگر این داده را با این واقعیت انکارناپذیر که رهبری و مسئولان درجه اول کشور با اینکه ممکن است مخالفان زیادی نیز داشته باشند، وجود حامیان و مدافعان اعتقادی گسترده آن‌ها نیز کاملاً مشهود است. همین امر حاکی از آن است که شکاف حاکمان و مردم بدان‌گونه یا دست‌کم بدان حد که در کشورهای هدف انقلاب مخملی وجود داشته است، در ایران وجود ندارد. مسئولان در ایران برخاسته از لابی‌ها و الیت‌های اشرافی و سیاسی نیستند، بلکه شیوه زندگی و خاستگاه طبقاتی‌شان مشابه اکثریت مردم است. غالب مسئولان کلیدی نظام در ایران در مفاسد اقتصادی نقش ندارند و از الیت‌های اقتصادی و مافیای اقتصادی حمایت نمی‌کنند و حتی اگر اندک شائبه یا اتهاماتی هم باشد، در خصوص بستگان دور و نزدیک آن‌هاست. آن‌گونه‌که پیشتر گفته شد، احزاب به مفهوم مدرن و واقعی خود در ایران به‌وجود نیامدند؛ اما «جناح‌ها» و «مجموعه‌های سیاسی به‌دلیل رقابت، برای جلب نظر مردم عملاً «نقش» و «کارکرد» احزاب را در جامعه ایران دارند. بنابراین، جناح حاکم به‌تنهایی نمی‌تواند در تمام امور فعال مایشاء باشد؛ بلکه هر جناحی جریان و جناح رقیب داخل نظام را بر اعمال و رفتارشان ناظر می‌داند. در اوضاع کنونی جامعه ایران، ممکن است بسیاری از افراد مرتبط با جناح‌های سیاسی رقیب به‌علت نارضایتی‌های ناشی از برخوردهای حذفی و جناحی، گلایه‌مندی‌های جدی نیز داشته باشند؛ اما آنچه مهم است این است که معمولاً نظام و انقلاب را حاصل تلاش‌های خود می‌دانند و اگر آن را با

خطری جدی از سوی بیگانگان مواجه ببینند، با تمام وجود به دفاع از آن برمی‌خیزند. مسئله دیگر این است که نظام سیاسی حاکم دارای ایدئولوژی است و این ایدئولوژی جنبه‌ای اساسی از هویت جامعه ایرانی است. به‌طور مسلم، نگاه جامعه مسلمان ایران به نظام سیاسی حاکم، نگاهی صرفاً ابزاری و کاربردی نیست؛ بلکه هنوز جوهره اسلامی نظام و ماهیت انقلابی‌اش، آن را دست‌کم نزد بخش‌هایی از مردم، در هاله‌ای از «تقدس» قرار داده است. نکات یادشده بخشی از شرایطی است که می‌تواند مؤید وجود حدی از انسجام ملی و وحدت بین دولت و ملت در ایران باشد (رک. نظری و سازمند، ۱۳۸۷).

۲. فقدان اپوزیسیون منسجم و قدرتمند

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در پیروزی انقلاب مخملی در کشورهای هدف، حضور اپوزیسیونی منسجم و نیرومند است. نیروهای متفق اپوزیسیون با مشاهده شرایط نابسامان کشورشان حول محور مطالبات اصلی و مشترکشان جمع شدند و توانستند رهبری نیرویی قدرتمند از NGOها، تشکیلات صنفی، رسانه‌ها، هسته‌های مردمی در شهرهای اطراف، نخبگان سیاسی و روشنفکران حاشیه‌نشین را به‌دست گیرند. هرچند در اینجا نباید نقش قدرت‌های خارجی، مجامع بین‌المللی و به‌ویژه دولت آمریکا را در تشویق نیروهای اپوزیسیون به انسجام و همبستگی نادیده گرفت. اما در ایران با توجه به مؤلفه‌هایی که در بخش فرهنگ سیاسی جامعه ایران تحلیل شد، نیروهای منتقد و مخالف حاکمیت دچار تکثر و اختلاف نظرهای جدی هستند. در یک‌سو طیف سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق (منافقین)، گروهک‌های کوموله و دموکرات‌اند که در پی براندازی نظام با هر وسیله و شیوه ممکن هستند؛ در سوی دیگر نیز می‌توان نیروهای ملی‌گرا (جبهه ملی، حزب ملت ایران ملی - مذهبی‌ها، نهضت آزادی) را نام برد که نه به‌دنبال براندازی نظام، بلکه دارای مطالبات سیاسی مشخص در چارچوب نظام سیاسی حاکم‌اند و هر کدام در دوره‌هایی پس از انقلاب اسلامی عهده‌دار مسئولیت‌های مهمی در قوای سه‌گانه بوده‌اند. طیف نخست علاوه بر اختلاف نظر و دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارض در بین خود، به‌دلیل خاستگاه اشرافی و درباری که در زمان رژیم شاه داشته‌اند یا اقدامات تروریستی که علیه شخصیت‌های محبوب و کارزماتیک انقلاب انجام

داده‌اند یا خواسته‌های قومی‌شان را در قالب‌های خونین و خشونت‌آمیزی مطرح کرده‌اند، عملاً جایگاهی در ذهنیت توده‌های جامعه ایرانی ندارند. به عبارت دیگر، اپوزسیون برانداز در جامعه ایران ترکیب کاملاً نامتجانسی دارد و فاقد پایگاه اجتماعی کافی است؛ به نحوی که بخشی از اپوزسیون ایران به گروه‌های قومی با مدعاهای واگرایانه یا خودمختاری طلبانه وابسته‌اند که این ادعاها حتی برای گروه‌های سلطنت‌طلب و اپوزسیون‌های ملی‌گرا پذیرفته نیست. بخش دیگری از نیروهای برانداز ایران دارای گرایش‌های چپ مارکسیستی هستند که آن‌ها نیز نمی‌توانند با سلطنت‌طلبان و نیز حامیان لیبرال دموکراسی وحدت موضع داشته باشند. همچنین بسیاری از این نیروهای برانداز اساساً پیرو مشی مبارزه مسلحانه و شیوه‌های کلاسیک مبارزه انقلابی هستند که با روش‌های مورد نظر انقلاب مخملی سازگار نیست. طیف دوم نیز با وجود شرایط دشوار و نامطلوبی که برایشان به وجود آمده است، تا کنون عملاً نتوانسته‌اند حول محور واحد و مطالبات مشخصی گرد هم آیند. بنابراین، به رغم حمایت‌های گسترده مادی و سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از اپوزسیون معاند نظام سیاسی حاکم، عملاً نتوانسته‌اند جایگاهی در بین ملت ایران پیدا کنند. اتفاقاً حاکمیت با اتکا به همین خصوصیت اپوزسیون است که انتقادات و اعتراض‌های مخالفان درون نظام را نیز به آن‌ها منتسب می‌کند تا برخورد با آن‌ها را توجیه کند.

۳. عمق استراتژیک نفوذ ایران در منطقه

کشورهای هدف انقلاب مخملی نه تنها از نفوذ خارجی و فراملی برخوردار نبوده‌اند، بلکه واحدهای سیاسی-جغرافیایی بودند که به لحاظ سیاسی در حوزه نفوذ روسیه قرار داشتند. نخبگان سیاسی حاکم نیز به عنوان عوامل اجرایی روسیه در کشورهای متبوعشان حضور داشتند و تنها در جهت خواسته‌ها و منویات سیاسی و اقتصادی روسیه عمل می‌کردند. از سوی دیگر، تلاش‌های آمریکا در زمین‌گیر کردن روسیه باعث شد تا وارد حیات خلوت روس‌ها شود و با استفاده از زمینه بحران‌های ساختاری سیاسی و اقتصادی در کشورهای یادشده و حمایت از اپوزسیون، انقلاب مخملی را به راه اندازد. اما نظام سیاسی حاکم در ایران نه تنها دست‌نشانده هیچ کشوری نیست، بلکه از استقلال و قدرت قابل توجه سیاسی و نظامی نیز برخوردار است.

افزون بر آن، نوع نگاه ایدئولوژیکی ایران نسبت به حوزه جهان اسلام و به‌ویژه شیعیان توانسته است عمق استراتژیک نفوذ چشمگیری را برای ایران در کشورهایی چون عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین، بحرین، عمان، سودان، پاکستان و نیز بسیاری از کشورهای غیرمسلمان در آفریقا و آمریکای لاتین به ارمغان آورد. این مسئله باعث می‌شود اقدام و توطئه غرب و عوامل بیگانه علیه ایران با دشواری‌ها و موانع سیاسی روبه‌رو شود.

۴. اقتدار نظامی- سیاسی نظام حاکم

در کشورهای هدف انقلاب مخملی، دولت فاقد قدرت نظامی بالا برای مقابله با شورش‌های داخلی بود؛ چنان‌که در همه این کشورها به محض آغاز اعتراض‌ها و تظاهرات مردم، عملاً مقامات نظامی و امنیتی به مردم و رهبران اپوزیسیون پیوستند. دولت و نهادهای امنیتی و انتظامی این کشورها در شرایط بعد از فروپاشی شوروی، فاقد ایدئولوژی توجیه‌کننده سرکوب اعتراض‌های اجتماعی بودند. آن‌ها رسماً و به‌صورت صوری لیبرال‌دموکراسی را پذیرفتند و نمی‌توانستند سرکوب اعتراض‌ها را توجیه کنند. همچنین نهادهای امنیتی این کشورها تا زمان وقوع انقلاب نتوانستند حضور و فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی خارجی (به‌ویژه آمریکایی)، NGOها و نخبگان سیاسی و فکری برانداز را در جهت راه‌اندازی انقلاب مخملی کشف کنند. اما در ایران نیروهای نظامی و انتظامی با مخالفان دولت و جریان‌های معاند و برانداز نظام مقابله می‌کند. دستگاه امنیتی و اطلاعاتی نیز عملکردهای اپوزیسیون و توطئه‌های اشخاص و سازمان‌های دولتی و غیردولتی خارجی را تحت نظارت دارد. انقلاب و جنگ هشت‌ساله عملاً موجب گسترده‌گی و فربه‌گی تشکیلات و نهادهای نظامی و امنیتی و انتظامی را فراهم آورده و تخصیص منابع عظیم را برای این نهادها توجیه‌پذیر کرده است. از سوی دیگر، سابقه دشمنی‌های آمریکا و غرب از دوران حاکمیت شاه و تداوم آن در رخدادهای انقلاب و پس از انقلاب و نیز جنگ هشت‌ساله زمینه مناسبی را فراهم آورده تا حاکمیت برای مقابله با هر جریانی که متهم به همسویی با غرب و آمریکا است با همه ظرفیت از توان نظامی و انتظامی خود بهره‌گیرد. توان نظامی و امنیتی حاکمیت ایران برای مقابله با مخالفان به نیروهای نظامی و انتظامی رسمی محدود نمی‌شود، بلکه نیروهای شبه‌نظامی و به‌اصطلاح لباس شخصی و مردمی

نیز بر اساس همان توجیهای اعتقادی در خدمت حاکمیت‌اند. نکته مهم دیگر این است که بخشی از مخالفان و منتقدان دولت حاکم عموماً خود را به نظام و انقلاب وفادار می‌دانند و با مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور مرزبندی دارند؛ به همین دلیل نمی‌توانند به‌طور جدی از حمایت بیگانگان بهره‌مند باشند.

۵. بومی کردن مردم‌سالاری

کشورهای هدف انقلاب مخملی پس از چندین دهه که حاکمیت‌های توتالیتر را از سر گذراندند، یکباره فضای اجتماعی و سیاسی کشور را برای مانور ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک با قرائت آمریکایی رها کردند. طبیعی است جهان ذهنی، فرهنگی و سیاسی جامعه‌ای که در فضای اقتدارگرا شکل گرفته است، نمی‌تواند در مدت کوتاهی ارزش‌ها و هنجارهای وارداتی غیربومی را بپذیرد. پیامد جبری چنین شرایطی، نابسامانی سیاسی و اقتصادی است که در نتیجه، با دخالت قدرت‌های خارجی به انقلاب مخملی می‌انجامد و یا کشور در چرخه‌ای از آنارشیزم سیاسی می‌گلتد و در پایان سر از دیکتاتوری درمی‌آورد. اما نظام سیاسی حاکم در ایران توانسته است الگویی از مردم‌سالاری را با توجه به ساختار و بافتار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران طراحی کند و به مرحله اجرا درآورد. ترکیب ارزش‌هایی چون اصل تفکیک قوا، انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری، شوراهای اسلامی شهر و روستا، هنجارهای برآمده از فقه‌السیاسه و فقه‌القضاء و نهادی کردن آن‌ها در قالب الگوی ولایت فقیه، قوای مجریه، مقننه و قضاییه، شرایطی فراهم آورده است تا هم شهروندان (تا حدودی) از فرصت‌های مشارکت سیاسی بهره‌مند شوند و هم به دغدغه‌ها و ارزش‌های دینی مردم توجه شود. در این شیوه مردم‌سالاری، مداخله‌های حاکمیتی با نوعی توجیهای ایدئولوژیک همراه شده است؛ به همین دلیل دست‌کم برای بخش‌هایی از مردم قابل توجیه است (رک. سعیدی، ۱۳۸۶).

۶. پایگاه اجتماعی نسبتاً قابل توجه جریان حاکم

برخلاف حاکمیت کشورهایی که هدف انقلاب مخملی شدند، حاکمیت فعلی ایران میراثدار انقلابی درحقیقت مردمی است که حوادث و اقدامات آن ممکن است موجب ریزش بخشی از

حامیان نخستین را فراهم آورده باشد؛ اما در واقع این ریزش تام و تمام نبوده است و بخش‌های مهمی از مردم همچنان با دلایل و انگیزه‌های مختلف به‌نوعی مدافع و حامی حاکمیت و کلیت نظام برآمده از انقلاب باقی مانده‌اند. تسلط حاکمیت بر رسانه‌های عمومی و سود جستن از نهادهای سنتی دینی می‌تواند حدّ نصابی از این حمایت اجتماعی را محقق کند. بدیهی است این حمایت اجتماعی لزوماً به معنای غلبه کمی حامیان بر مخالفان و منتقدان نیست؛ اما وقتی این حمایت نسبی با توان نظامی و امنیتی و منابع عظیم حکومتی همراه شود، اثربخشی آن دو برابر می‌شود. همین واقعیت است که در کشورهای هدف انقلاب مخملی جمعیت گاه چند هزار نفری معترضان نه از سوی حاکمیت سرکوب‌شدنی بود و نه حاکمیت می‌توانست جمعیت حامیان خود را به صحنه بیاورد. اما در ایران، صرف‌نظر از گستره مخالفان و معترضان، تردیدی نیست که حاکمیت توان به صحنه آوردن جمعیت نسبتاً چشمگیر حامیان را از دست نداده.

زمینه‌های مساعد بروز ناآرامی‌های سیاسی

اما برخی شرایط و زمینه‌هایی که (در صورت تضعیف شرایط نامساعد یادشده در قسمت قبل) ممکن است ضریب احتمال وقوع انقلاب مخملی را در ایران افزایش دهد یا بی‌ثباتی و ناآرامی‌های سیاسی به‌وجود آورد عبارت‌اند از:

۱. چالشگری ایران علیه منافع آمریکا و اسرائیل

اهمیت موقعیت ژئوپلیتیکی خاورمیانه به‌عنوان حلقه واسط آسیا، اروپا و آفریقا و نیز مخزن انرژی جهان و جایگاه ایران در این منطقه حیاتی و مرکزی و عمق نفوذ استراتژیک ایران در بقیه کشورهای این منطقه، عملاً موقعیت خاصی به ایران بخشیده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضور و نفوذ آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه بسیار کاهش یافت. یکی از اهداف آمریکا از به راه‌انداختن دو جنگ بزرگ در عراق و افغانستان، فراهم آوردن مقدمات محاصره، فشار و تغییر نظام سیاسی در ایران بود. اما سرانجام این جنگ‌ها به نفع ایران رقم خورد و انگیزه جدی را برای خودکفایی فراهم کرد. مهم‌تر از آن، روی کارآمدن دولتی رادیکال و

به شدت مخالف منافع اسرائیل، دستیابی ایران به فناوری غنی‌سازی اورانیوم و دیگر فناوری‌های نظامی، عملاً غرب و به ویژه آمریکا و اسرائیل را بسیار نگران کرده است. تمام وضعیت‌ها و شرایط یادشده، هیچ شکی در علاقه قدرت‌های غربی و اسرائیل برای براندازی نظام سیاسی حاکم در ایران باقی نمی‌گذارد. به یقین، متحدان استراتژیک آمریکا در منطقه، در هرگونه اقدامی در کنار آمریکا خواهند بود. تلاش‌های آمریکا برای فعال نگاه‌داشتن تنش ایران با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و مجادله بر سر جزایر سه‌گانه و نام خلیج فارس و حمایت آشکار و پنهان غرب و آمریکا از مواضع طرف مقابل ایران، از نمودهای برجسته این موضوع است. در عین حال با توجه به هزینه‌های سنگین مداخله‌های نظامی، احتمال می‌رود این قدرت‌ها حداکثر توان و ظرفیت خود را در ایجاد تنش‌های سیاسی در ایران به کار گیرند.

۲. ضعف حوزه عمومی و نهادهای مدنی

این عامل می‌تواند حکم تیغ دولبه داشته باشد. تلاش برای سرکوب نهادهای مدنی و جنبش‌های اجتماعی، فضای تنفس سیاسی و اجتماعی را از بخش‌های جامعه که سعی دارند خواسته‌های حقوقی و صنفی‌شان را از مجاری قانونی و مشروع مطرح کنند، می‌گیرد و آن‌ها را وادار می‌کند از خواسته‌های حقوقی، اجتماعی و صنفی‌شان دست بردارند. از آنجا که چنین امری برای همه افراد امکان ندارد، مجموعه‌های سرخورده برای رسیدن به خواسته‌هایشان اقدام به تشکیل مجامع، حلقه‌ها و جنبش‌های زیرزمینی می‌کنند. در این اوضاع مطالبات خاص و محدود نهادها و جنبش‌های صنفی که به صورت قانونی مجال بروز نیافته‌اند، به سمت شعارها و مطالبات ساختاری و بنیادی جنبش‌های برانداز کشیده می‌شوند و در این حال تنها به خواسته‌های صنفی بسنده نخواهند کرد. بدیهی است تجمعات و مجموعه‌های زیرزمینی به آسانی می‌توانند پیاده‌نظام عوامل قدرت‌های خارجی شوند و در مسیر براندازی نظام سیاسی حاکم پیش بروند. به عبارت دیگر، سرکوب اعتراض‌های مدنی و عدم مجال برای بروز نارضایتی‌ها در قالب جنبش‌های اصلاح‌طلبانه درون نظام، احتمال بروز ناآرامی‌های ساختارشکنانه را افزایش می‌دهد.

۳. تراکم شکاف‌های اجتماعی

از آنجا که بخش مهمی از جنبش‌های اجتماعی قومی (قوم کرد، عرب، بلوچ و ترکمن) حول محور خواسته‌های قومی - محلی شکل گرفته‌اند، تهدیدهای بالقوه و گاه بالفعل به‌شمار می‌آیند. آنچه بر عمق این تهدید می‌افزاید، تراکم شکاف‌های اجتماعی است که در نتیجه بار شدن هویت مذهبی (سنی) بر هویت قومی به‌وجود آمده است. محرومیت این مناطق در حوزه‌های آموزشی، بهداشتی و مسائل زیربنایی که ممکن است خود نتیجه شورش‌گری‌های قبلی یا ناامنی‌های برآمده از اقدام پاره‌ای گروهک‌های مخالف در آن مناطق باشد، بر عمق این شکاف و شدت این تعارض افزوده است. افزون بر این، به‌لحاظ ژئوپلتیک، هر کدام از اقوام یادشده با مجموعه وسیع‌تر نژادی و مذهبی خارج از مرزهای ایران ارتباطاتی دارند؛ چنان‌که کردها از کردهای عراق و ترکیه و سوریه، ترک‌ها از شعارها و سیاست‌های پان‌ترکیستی ترکیه و آذربایجان، عرب‌ها از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، و بلوچ‌ها از مجموعه بلوچ‌های پاکستان و افغانستان تأثیر می‌پذیرند. همچنین در هر کدام از مناطق یادشده، کمابیش گروه‌های میل‌شیشای نظامی وجود دارند که به‌صورت پنهان و آشکار گاهی در برخی مناطق کشور و به‌ویژه نواحی مرزی دست به اقدامات نظامی و خرابکارانه می‌زنند. بدیهی است این جریان‌ها از سوی کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای تجهیز و تحریک شده‌اند و هدف اصلی‌شان، جلب توجه افکار عمومی در داخل و خارج کشور است. علاوه بر این شکاف، می‌توان از شکاف‌های شهر و روستا و به‌لحاظ اقتصادی طبقه برخوردار و نابرخوردار نیز یاد کرد که هرکدام بسته به اوضاع اجتماعی و سیاسی، شرط «لازم» یا «کافی» برای ایجاد بحران‌های جدی خواهند بود.

۴. رفتارهای سلیقه‌ای در بین جریان‌های سیاسی درون نظام

منتقدان جناح حاکم در طیفی بسیار وسیع فعال‌اند. بخشی از آن‌ها به‌دنبال برخی اصلاحات و تغییرات در چارچوب نظام هستند. با ایجاد فضای تساهل و تسامح و تقویت روحیه «دیگرپذیری» و شنیدن صدای مخالف، علاوه بر اینکه می‌توان از نظرهای

اصلاح‌گرانه و سنجیده بخش مهمی از نیروهای انقلاب در چارچوب‌های قانونی برای پیشرفت کشور استفاده کرد، عملاً نشاط سیاسی را برای جامعه به ارمغان آورد و به این وسیله نظام سیاسی حاکم را در برابر خطرهای بیمه کرد. اما رفتارهای جناحی، سلیقه‌ای و شخصی جناح حاکم با دیگر نیروهای انقلاب که با آنها در نحوه اداره امور اختلاف نظر دارد، باعث می‌شود مردم و کشور از توانمندی‌های بخشی از مدیران محروم شوند و از سوی دیگر، زمینه‌های ناخشنودی فراهم آید و نطفه‌های اختلاف در بدنه نظام شکل گیرد. بدیهی است در صورت تداوم وضعیت یادشده، ضریب ایمنی نظام کاهش می‌یابد و در برابر اقدامات مخالفان و دشمنان آسیب‌پذیر می‌شود.

۵. اقتصاد تک‌محصولی و افزایش تورم

تمرکز درآمدهای نفتی در دست دولت، آثار منفی آشکاری بر مسائل اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی ایران گذاشته است. یکی از پیامدهای منفی نفت بر اقتصاد ملی، نبود امکان رقابت سایر بخش‌های اقتصادی با نفت است. در چنین شرایط نابرابری، رقابت سایر بخش‌های اقتصادی با نفت، طاقت‌فرسا و شکننده خواهد بود. تأثیر دیگر درآمدهای نفتی بر اقتصاد ملی، نبود امکان رقابت تولیدات داخلی با واردات است. از آنجا که درآمدهای نفتی از جنس ارز یا پول خارجی هستند و دولت برای هزینه کردن این درآمدها نیازمند تبدیل آنها به ریال است، برای این کار دو راه وجود دارد: راه اول تشویق واردات و مصرف منابع ارزی برای خریدهای ارزی است که با این اقدام تولیدات داخلی ضعیف می‌شود. راه دوم فروش ارزهای نفتی به بانک مرکزی و افزایش دارایی‌های بانک مرکزی است که این راه نیز به تورم می‌انجامد و تورم، خود، هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد و تولیدکنندگان را تحت فشار قرار می‌دهد. در عرصه مسائل اجتماعی و سیاسی هم تمرکز درآمدهای نفتی در دست دولت، آن را به قدرتی مطلقه و بی‌نیاز از رأی و نظر مردم تبدیل می‌کند. به عبارتی، چنین دولت‌هایی به‌عنوان «دولت‌های رانتیر» از آنجا که خود را به مالیات مردم وابسته نمی‌دانند، ممکن است به سمت نوعی اقتدارگرایی لجام‌گسیخته بگرایند.

۶. جمعیت جوان و نیروی بیکار

نسل سوم انقلاب کمتر در فضای انقلاب و جنگ قرار داشته است. این نسل در فضای استحاله‌شده ارزشی و در پناه آخرین ابزار و فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی رشد کرده است و جهان ذهنی او نمی‌تواند ارزش‌های انقلاب و جنگ تحمیلی را درک کند. نسل سوم بیش از هر چیز در پی مطالبات روزمره شهروندی است؛ زیرا شخصیت و ذهنیت وی در فضای دیجیتال شهروند جهانی شکل گرفته است. رفاه، تفریح، آسایش، امکانات، شغل مناسب و پردرآمد و... بخش مهمی از دغدغه‌های بسیاری از جوانان ایرانی را شکل می‌دهد. با توجه به نگاه‌های عقیدتی و ارزشی نسل انقلابی که برای افزایش جمعیت مسلمانان بر افزایش زاد و ولد تأکید داشتند، افزایش امکانات بهداشت باروری و نیز افزایش امید به زندگی در دهه سوم انقلاب، جمعیت جوان با افزایش چشمگیری روبه‌رو شد. کمبود فرصت‌های اشتغال و پیشرفت، گروه بزرگی از جوانان را به سمت آخرین فرصت پیشرفت یعنی عبور از سد کنکور و ورود به دانشگاه‌ها کشاند. بازماندگان از دانشگاه نیز یا مهاجر کشورهای خارج شدند و یا به کارهای غیر فنی و کاذب روی آوردند و یا بسیاری از آن‌ها از سر ناچاری و ناامیدی در دام اعتیاد افتادند. آن‌هایی هم که توانستند به دانشگاه راه یابند، پس از پایان تحصیل به گروه عظیم تحصیل‌کردگان بیکار پیوستند. کم‌توجهی جدی دولت در بخش اشتغال یا ناکارآمدی سیاست‌های اتخاذشده، بر عمق این بحران افزوده است.

مجموعه عوامل یادشده نشان می‌دهد شرایطی وجود دارد که بروز ناآرامی‌های سیاسی را محتمل می‌کند؛ هر چند این ناآرامی‌ها نتوانسته است همه مؤلفه‌ها و پیامدهای انقلاب مخملی را محقق نماید.

نتیجه‌گیری

براساس دریافت‌های دیدگاه کارکردگرایانه، نسبت به جنبش‌های اجتماعی، تمام جنبش‌های عام و خاص در ایران آسیب‌هایی هستند که به کلیت سیستم یا ارگانیزم جامعه وارد می‌شوند. اما این نظریه محرومیت نسبی است که فارغ از قضاوتی «سلبی»، جنبش‌های اجتماعی را

معلول تصور ذهنی، اختلاف میان انتظارات ارزشی کنشگران و توانایی‌های ارزشی ظاهری در محیط می‌داند. چنان‌که در سال‌های اخیر، منطبق کنش جنبش‌های خاصی چون دانشجویان، معلمان و اتحادیه کارگران شرکت واحد را با همین رویکرد می‌توان درک کرد.

سازمان‌دهی، دستگاه رهبری و هدفدار بودن برخی جنبش‌های اجتماعی- قومی در ایران (جنبش قوم کرد) در قالب رویکرد «بسیج منابع» تحلیل‌پذیر است. اما جنبشی مثل جنبش دانشجویی را در ایران تنها می‌توان با رهیافت جنبش‌های جدید اجتماعی و به‌ویژه با رویکرد آلن تورن تبیین کرد. مطالبات جنبش دانشجویی مخالف دولت در سال‌های اخیر در ایران اغلب درهم شکستن مرزهای موجود و ایجاد دگرگونی در جامعه بوده است. آن‌ها تنها در حوزه‌های اجتماعی و خارج از حیطه دولت مبارزه می‌کنند.

براساس نظریه «نظام جهانی» والرشتاین، تمام جنبش‌های اجتماعی در ایران (قومی، زنان، دانشجویان و...) حول محور تعارض‌های هویتی فعال هستند. به‌نظر هابرماس، شاید بخشی از رسالت جنبش‌های اجتماعی در ایران تا کنون، مقاومت حوزه عمومی و نهادهای مدنی (زیست‌جهان) در برابر «سیستم» پول و قدرت است؛ اما تا چه میزان موفق بوده است؟ هر چند جنبش دانشجویی بسته به شرایط سیاسی، اغلب، هویتش را در حوزه عمومی تعریف کرده، در نقاطی از حوزه عمومی خارج شده و گاهی نیز بخش‌هایی از آن در خدمت جریان فعال حاکم بوده است.

اما کسی که وضعیت فعلی جنبش‌های اجتماعی را در ایران به‌خوبی تبیین می‌کند، ملوچی است. او انفعال ظاهری جنبش‌ها را نتیجه تغییر حوزه‌های کارکرد و تأثیرگذاری دانسته و معتقد است در صورت همیاری می‌تواند دوباره مردم را بسیج کند. اما اینکه جنبش‌های اجتماعی امروز ایران تا چه میزان می‌توانند به جنبش انقلابی (انقلاب مخملی) تبدیل شوند و آیا بسترهای اجتماعی و سیاسی چنین دگرگونی در شرایط امروز مساعد است یا خیر؟ باید جدی‌تر در آن تأمل کرد. همچنین به دلیل مسئله نبودن تعارض‌های طبقاتی در جامعه ایران، نظریه‌های مارکسیستی انقلاب موضوعیت ندارند. هرچند مدل «کارکردگرایانه» چالمرز جانسون می‌تواند تعارض ارزش‌های محیطی نسل سوم انقلاب و دغدغه‌های ذهنی آن‌ها را

تبیین کند، نمی‌تواند علت «کافی» برای تبیین انقلاب باشد؛ بلکه در خوش‌بینانه‌ترین حالت تنها می‌تواند بخشی از علت‌های «لازم» باشد. همچنین توزیع نابرابر «ثروت ملی» در میان مردم ایران و تمرکز قدرت در اختیار طیف خاصی از نخبگان سیاسی، دینی و اقتصادی را می‌توان براساس مدل «دموکراسی کثرات‌گرا»ی جیمز مدیسون تبیین کرد. در حوزه نظریه‌های روان‌شناختی، نه رویکرد «شخصیت» و کاریزمای رهبر انقلاب و نه دیدگاه سوروکین در «ناکارآمدی هنجارهای حقوقی» و نه نظریه «توقعات فزاینده» - که انقلاب را نتیجه بدتر شدن ناگهانی شرایط پس از دوره‌ای طولانی از رشد عینی اقتصادی و اجتماعی می‌داند - موضوعیت کمتری در اوضاع کنونی ایران دارند. از رویکرد «محرومیت نسبی» تنها می‌توان در تحلیل و تفسیر خواسته‌های جنبش‌های دانشجویان، معلمان، اتحادیه کارگران شرکت واحد، زنان، اقوام و... یاد کرد. براساس نظریه «دولت‌محوری» هم می‌توان چنین دریافت که دولت ایران قدرت و انسجام کافی و انگیزه جدی برای مقابله با هرگونه اقدام جنبش‌های اجتماعی را داراست.

بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، کمبود روحیه کار جمعی و تبار هویت‌های فردی شده و محدودیت امکان گفت‌وگوی منطقی، شکل‌گیری «جامعه مدنی» را با مشکل روبه‌رو کرده است؛ امری که نقش ساختاری و بنیادی در سازمان‌دهی تمام انقلاب‌های مخملی داشته است. نوسازی در ایران فاقد مبنای نظری روشن و منسجم و تهی از محتوای عمیق و بومی بوده است؛ بنابراین باعث ایجاد نوسازی کاذب شده و بر پریشانی نظم سنتی و نهادینه‌شده افزوده است. به عبارتی، تجربه نوسازی نشان می‌دهد مردم ایران آمادگی پذیرش تغییرات بنیادی در ساختارهای اجتماعی - سنتی را ندارند.

از سویی، به دلیل حاکمیت نوعی «دولت رانتیر» در ایران، که سرچشمه‌های ثروت و قدرت را در اختیار گرفته است، احزاب سیاسی موفق نشده‌اند به‌عنوان حلقه واسط مردم و دولت صاحب بخشی از قدرت باشند. این احزاب در فقدان قدرت لازم، ناگزیر از وعده دادن به مردم هستند. دست خالی بودن احزاب و نداشتن برنامه و استراتژی مشخص، باعث شده است فاقد پایگاه طبقاتی و قشری معین باشند. این مسئله احزاب سیاسی را در ایران به احزاب «فصلی»

تبدیل کرده است که تنها در فصول خاص سیاسی برای به دست آوردن امتیازاتی چند، فعال می‌شوند و دوباره از صحنه سیاست کنار می‌روند.

دولت در ایران امروز، دولتی ایدئولوژیک است؛ نخبگان سیاسی حاکم هم نیروهای اجتماعی جدیدی (روحانیان) هستند که برای نخستین بار وارد حوزه عملی سیاست شده‌اند. وابستگی دولت به پول نفت، علاوه بر اینکه نوعی شرایط نسبتاً بحرانی را برای حوزه اقتصاد فراهم می‌کند، احساس بی‌نیازی برای دولت به وجود می‌آورد؛ به گونه‌ای که کمتر خودش را در برابر مردم مسئول می‌داند.

مطالبات جنبش زنان و دانشجویان براساس الگوی نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید مبارزه بر سر معناها و هویت‌یابی جدید است. همچنین اقدامات جنبش‌های محدود و خاص‌تر مثل اتحادیه کارگران شرکت واحد، معلمان، اصناف و اقوام را می‌توان در چارچوب نظریه‌های محرومیت نسبی و بسیج منابع تبیین کرد.

هرچند جنبش‌های عام و خاص در اوضاع کنونی ایران منفعل به نظر می‌رسند، ملوچی اقدامات شبکه گروه‌ها و افراد عضو جنبش‌های زنان، کارگران، دانشجویان، اقوام، معلمان و... را تغییر تاکتیک می‌داند. او معتقد است آن‌ها راه‌های دیگری را برای زندگی و تفکر ارائه می‌کنند که به آرامی قواعد مسلط جامعه را به چالش می‌کشند و آماده‌اند تا در صورت ایجاد فرصت، مردم را برای اعتراض عمومی بسیج کنند. از سویی دیگر، پدیده جهانی شدن همراه با گسترش فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، شرایط مطلوبی را برای بروز جنبش‌های اجتماعی فراهم کرده است تا در صورت نیاز از حمایت عقبه بین‌المللی‌شان برخوردار باشند.

با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایرانی، فقدان اعتماد و فراهم نبودن شرایط ساختاری ظهور نهادهای مدنی، مساعد نبودن ذهنیت جامعه ایرانی برای تغییرات بنیادی خارج از سنت‌های اجتماعی- فرهنگی ریشه‌دار، تسلط نظام سیاسی حاکم بر اوضاع، و توجه به حضور مؤلفه‌هایی چون: سطحی از انسجام ملی در کشور، فقدان اپوزیسیون منسجم و قدرتمند، عمق استراتژیک نفوذ ایران در سطح منطقه، اقتدار نظامی و سیاسی دولت، تلاش نخبگان نظام حاکم برای بومی کردن مردم‌سالاری، توان علمی و تکنولوژیکی ایران و نفوذ سنتی

شَیح «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار

جریان سیاسی حاکم در بخش‌هایی از جامعه، احتمال وقوع انقلاب مخملی در ایران منتفی است.

اما به دلیل حضور برخی مؤلفه‌ها، ضریب احتمال ناآرامی‌های سیاسی ممکن است در حضور و غیاب برخی شرایط غیرقابل پیش‌بینی افزایش یابد. چالشگری ایران علیه منافع آمریکا و به رسمیت نشناختن اسرائیل، ضعف نسبی حوزه عمومی و نهادهای مدنی، تراکم شکاف‌های اجتماعی و سیاسی، رفتارهای جناحی و سلیقه‌ای جناح سیاسی حاکم با دیگر رقبای سیاسی درون نظام، اقتصاد تک‌محصولی، افزایش تورّم و رشد جمعیت جوان و بیکار، بخشی از مؤلفه‌های تهدیدکننده به‌شمار می‌آیند. بدیهی است هر چند در اوضاع کنونی به دلیل حضور یا فقدان برخی مؤلفه‌ها امکان انقلاب مخملی در ایران منتفی است، حضور یا فقدان یک عامل ناگهانی و ناشناخته (X) ممکن است شرایط را برای ناآرامی‌های گسترده هموار کند. اما به هر حال، به نظر می‌رسد این عامل هر چه باشد، در شرایطی می‌تواند مؤثر باشد که مشروعیت‌زدایی از حاکمیت به‌واسطه رفتارهای خود حاکمیت ممکن شده باشد. این امر به‌منزله آن است که بگوییم انقلاب مخملی در ایران ممکن نیست مگر اینکه خود حاکمیت با عملکردش مشروعیت‌زدایی از خود را امکان‌پذیر کرده باشد.

سخن پایانی اینکه، این مقاله در شرایط پیش از تحولات و رخداد‌های مرتبط با انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران نوشته شده است. به‌زعم نگارنده، هر چند ملاحظه این رخدادها می‌تواند بخشی از مباحث این مقاله را به بازنگری فراخواند، بنیان‌های آن مخدوش نشده است؛ از این رو، ترجیح می‌دهد بررسی وضعیت جدید ایران را به مقاله‌ای مستقل اختصاص دهد.

منابع

- آر.دی. گاستیل، و ماروین زونیس. (۱۳۷۶). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- آرت، هانا. (۱۳۸۱). *انقلاب*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.

دانشنامه علوم اجتماعی _____ دوره ۱، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۸

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله. (۱۳۸۷). «گرجستان از انقلاب تا جنگ با روسیه». *مطالعات اوراسیای مرکزی*. مرکز مطالعات عالی بین‌المللی. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. س ۱. ش ۲.
- اسکاچپول، تدا. (۱۳۷۴). «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران». ترجمه سعید حجاریان. در *مجموعه دیدگاه‌هایی پیرامون انقلاب اسلامی*. ش ۲. (بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه اسکاچپول). مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ایزدی، جهانبخش. (۱۳۸۶). «تحلیلی بر انقلاب‌های رنگی و چگونگی مواجهه ایران». *روزنامه مردم‌سالاری*. ش ۱۷۰۸. ۱۶ دی.
- پیران، پرویز. (۱۳۸۴). «فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایرن». *فصلنامه رفاه اجتماعی*. ش ۱۸.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۵). «امنیت در عصر انقلاب‌های مخملی». *روزنامه اعتماد ملی*. ۱۷ تیر.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۵). *انقلاب‌های اروپایی*. ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی. تهران: کویر.
- جنان‌صفت، محمدصادق. (۱۳۸۶). «دور خبیث و فروافتادگی: تأملی در ویژگی‌های احزاب ایرانی». *روزنامه دنیای اقتصاد*. ۲۷ اسفند.
- دلاپورتا، دونالد، و ماریو دیانی. (۱۳۸۳). *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- ربیعی، علی. (۱۳۸۶). «نهاد نساختیم». *شهرنود امروز*. س ۲. ش ۳۶. ۱۴ بهمن.
- زمانی، صالح. (۱۳۸۴). «سراغاز جنبش دانشجویی در ایران». *تابناک*. [۱۴ آذر] قابل دسترسی در: www.tabnak.ir/pages/?cid=2716-20k
- ژولدیز بیک ابوالکازین و آکس دانیلویچ. (۱۳۸۴). «انقلاب‌های رنگین عمل و انگیزه‌های واقعی». ترجمه سعید نقی‌زاده. *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. س ۱۴. ش ۵۱.
- سعیدی، مهدی. (۱۳۸۶). «چرا مردم‌سالاری دینی را انتخاب کردند؟». مرکز اسناد انقلاب اسلامی. [۱۱ تیر] قابل دسترسی در: www.irfdc.ir/fa/content/5825/default.aspx
- شرابی، هشام. (۱۳۸۰). *پدرسالاری جدید*. ترجمه سیداحمد موثقی. تهران: کویر.
- صادقی، فاطمه. (۱۳۸۷). «جنبش زنان، فقه اسلامی و نواندیشی دینی». [۱۶ آذر] قابل دسترسی در: www.meydaan.com/Showarticle.aspx?arid=718-173k
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۶۸). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*. تهران: نگاه معاصر.

- شَیخ «انقلاب مخملی» در ایران _____ علی محمد حاضری و همکار
- عسگری، حسن. (۱۳۸۴). «بازیگران خارجی در انقلاب‌های رنگی، مورد انقلاب رنگی گرجستان». *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. دوره ۴. س ۱۴. ش ۵۱.
- علوی تبار، علیرضا. (۱۳۸۰). «استراتژی چانه‌زنی». *همشهری*.
- کوهن، الوین استانفورد. (۱۳۸۱). *تنوری انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: قومس.
- گارتن اش، تیموتی. (۱۹۹۹). «الگوی عملیاتی انقلاب‌های مخملی». *نشریه نیویورک ریویو آویوکس*. ۱۸ نوامبر.
- گلدستون، جک. (۱۳۸۵). *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- مجیدی، ابراهیم و امیرمحمد سوری. (۱۳۸۷). «واکاوی انقلاب‌های رنگی». مرکز تحقیقات استراتژیک راهبردی. ش ۴۷.
- لیتل، دانیل. (۱۳۸۱). *تبیین در علوم اجتماعی*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: صراط.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۱). *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*. تهران: نشر پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ملکوتیان، مصطفی. (۱۳۸۶). «انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز و تمایز آن‌ها از انقلاب‌های واقعی». *فصلنامه سیاست*. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. ش ۴.
- منتسکیو، شارل لویی دوسکوندا. (۱۳۸۷). *نامه‌های ایرانی*. ترجمه محمد مجلسی. تهران: دنیای نو.
- منوچهری، عباس. (۱۳۸۰). *نظریه‌های انقلاب*. تهران: سمت.
- میسائف، تیری. (۲۰۰۷). «انستیتوت آلبرت انشتین، نسخه غیرخوشونت‌آمیز سازمان سیا». *آژانس خبری ولتر*. ۶ ژوئن.
- نصری، قدیر. (۱۳۸۷). «قابلیت‌های دولت‌های رانتیر در مقابل انقلاب مخملی» از مجموعه *انقلاب رنگی و نظام جمهوری اسلامی ایران*. به‌اهتمام فرزاد پورسعید. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نش، کیت. (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- نظری، علی‌اشرف، و بهاره سازمند. (۱۳۸۷). *گفتمان هویت انقلاب اسلامی*. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۴). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری و دیگران. تهران: مولی.

دانشنامه علوم اجتماعی _____ دوره ۱، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۸

- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.

- Garton ash, Timothy. (2000). *The Last Revolution*. New York Review of Books. 16 November.

- Meyssan, Thierry. (2005). "The Albert Einstein Institution: non-violence According to the CIA". *Voltaire news agency*. 6 January.